



۲۴۹

۲۴ دی ۱۳۸۶

۱۴ ژانویه ۲۰۰۸

# همبستگی هفتگی

## نشریه هفتگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی

www.hambastegi.org

پناهندگی حق هر کسی است که از اسلام سیاسی و استبداد و بی حقوقی میگریزد

### دولت قبرس پناهندگان را معرض خودکشی قرار داده است

۸ پناهجوی ایرانی و عراقی در قبرس تهدید به پرتاب کردن خود از یک ساختمان کردند



شرایط غیر انسانی و استیصال آمیز پناهندگی در قبرس عملاً صدها پناهجو را تحت شدیدترین فشارهای روحی و جسمی قرار داده است. بی توجهی و لاقیدی و برخوردهای نژادپرستانه مقامات و مسئولین دولتی اداره مهاجرت قبرس عملاً چنان فشاری را بر پناهجویان وارد کرده که بارها به منظور جلب افکار عمومی و رسیدگی

ادامه در صفحه ۲

فراخوان اضطراری برای کمک و نجات دهها تن از اعضای سابق مجاهدین

### پیش از ۵۰ تن از پناهندگان تیپف (اعضای سابق مجاهدین خلق) در زندانهای کردستان عراق و ترکیه بسر میبرند.

براساس گزارشات رسیده به دبیرخانه فدراسیون به دنبال افزایش میزان خروج پناهندگان مستقر در تیپف عراق هم اکنون بیش از ۵۰ تن از این پناهندگان در زندانهای کردستان عراق و ترکیه گرفتار آمده اند. دبیرخانه فدراسیون با اطلاع از هر دستگیری برای نجات این افراد تلاش کرده است. در اثر این فعالیتها تعدادی از زندانهای اربیل و موصل نجات یافته اند اما کماکان تعداد

- ۱- زندان امنیت اربیل (آسایش) ۳۰ نفر
- ۲- زندان موصل، ۸ نفر
- ۳- زندان سلوی در ترکیه ۶ نفر
- ۴- زندان ادیرنه ترکیه، ۳ نفر
- ۵- تعدادی نیز در زندان دهوک در کردستان عراق میباشند.

ادامه در صفحه ۲

### با تمام قوا در مقابل طرح فاشیستی جمهوری اسلامی در قبال پناهندگان افغانی بایستیم.

مسالمت آمیز و به وسیله اتویوس (سرویس) به کشورشان باز می گردانیم. وی همچنین می افزاید از این پس، قرار شده است مهاجرین فاقد مدرک قانونی، دستگیر شوند و به مدت پنج سال، در اردوگاه های اقامت اجباری نگهداری شوند. جمهوری اسلامی طرح اخراج دسته جمعی پناهندگان افغانی را با خشونت هر چه تمامتر از بهار سال جاری آغاز کرده است. برخلاف ادعای قائمی، با صدها هزار پناهنده افغانی که تاکنون از ایران اخراج شده اند با خشن ترین و فاشیستی ترین

جمهوری اسلامی دور دیگری از تعرضات فاشیستی خود علیه پناهندگان افغانی را شروع کرده است. بنابه گزارشات خبری مقامات وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران هشدار داده اند که آن دسته از پناهندگان افغانی که دارای مدرک قانونی نیستند، در صورت ادامه "اقامت غیر قانونی"، دستگیر و تا پنج سال زندانی خواهند شد. در همین زمینه تقی قائمی رئیس اداره اتباع بیگانه وزارت کشور جمهوری اسلامی گفته است: "ما تاکنون افراد فاقد مجوز را به طور

ادامه در صفحه ۳

**کانون خاوران و فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در کانادا برگزار می کنند. شب همبستگی با دانشجویان دربند و زندانیان سیاسی ایران**

کانون خاوران و فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، از شما دعوت می کند تا در همبستگی با دانشجویان دربند و زندانیان سیاسی ایران در برنامه ای که به همین منظور بر گزار می شود بطور فعال شرکت کنید.  
زمان : جمعه ۱۸ ژانویه ساعت ۶ بعد از ظهر

مکان :  
25 Cecile Ave (Spadina Sought Of College)  
تلفن اطلاعات :  
416-726 9321

## دولت قبرس پناهندگان را معرض خودکشی قرار داده است. ادامه از صفحه اول

به خواسته ها و مطالبات بر حق خود تهدید به خودکشی به اشکال فجیعی کردند.

براساس گزارش خبرگزاریهای بین المللی اخیراً ۸ پناهجو از جمله یک پناهجوی ایرانی و هفت پناهجوی عراقی تهدید کردند در اعتراض به عدم موافقت با درخواست پناهندگی واقامت آنها، خود را از بالای برج آتشیانی ۱۴ متری پایگاه نظامیان انگلیسی در قبرس به پایین پرت خواهند کرد. این هشت تن به مدت ۷ سال به طور غیرقانونی در مناطق تحت فرمانروایی پایگاه نظامیان انگلیس در قبرس زندگی می کنند. "کید شاکر" نماینده پناهجویان معترض به خبرگزاریها اظهار داشت: در طول این سالها این افراد از ترس اخراج شدن از این کشور مجبور به انجام مشاغل طاقت فرسایی بوده

اند. در حال حاضر حقوق این افراد نادیده گرفته شده و مقامات قصد دارند آنها را به عراق بازگردانند.

براساس آخرین خبرها پناهجوی ایرانی روز گذشته در حین کمک برای پیوستن تعدادی دیگر به جمع معترضین توسط نظامیان انگلیسی بازداشت شده است. خبر اعتراض این پناهجویان در رسانه های گروهی بین المللی انعکاس وسیعی یافته و انتقادهای زیادی از جانب سازمانها و نهادهای مدافع حقوق انسانی و پناهندگی به عملکرد ضدانسانی و پناهنده ستیزی دولت قبرس ایجاد کرده است. یکی از سازمانهای مدافع پناهندگی در قبرس ضمن انتقاد از عملکرد نظامیان انگلیسی اعلام کرد: انگلیسی ها قصد دارند با انداختن مسئولیت خود به گردن دولت قبرس، مشکل به وجود آمده را حل کنند.

اعتراض پناهجویان به وضعیت و شرایط غیرانسانی پناهندگی در

قبرس مدتهاست به اشکال مختلفی در این کشور ادامه دارد. بلاثکینی و پروسه های طولانی پناهندگی. میزان فوق العاده بالای ردی درخواستهای پناهندگی، بازداشت و زندان طویل المدت پناهجویانی که درخواست پناهندگی شان توسط مقامات دولتی رد شده از جمله مهمترین دلایل اعتراض پناهجویان در قبرس است.

پناهجویان بازداشتی در تماس های خود با دبیرخانه فدراسیون گزارشات تکان دهنده ای او وضعیت رقت بار خود در این بازداشتگاهها ارائه داده اند. بنا به همین گزارشات برخی از پناهجویان بیش از ۴ سال در این زندانها بسر میبرند. گزارشات همچنین حاکی از رفتارهای خشونت آمیز مسئولین زندان با زندانیان ضرب و شتم و اذیت و آزار آنها برای بازگشت به جمهوری اسلامی میباشد.

دبیرخانه فدراسیون اسامی ۲۰ پناهجویی بازداشتی در بازداشتگاههای قبرس را دریافت

\*\*\* در مه ۲۰۰۶ پناهجویان بازداشتی در اعتراض به وضعیت خود اقدام به آتش سوزی در سلولهای خود کردند. سلولهای خود را آتش زدند

\*\*\* در سپتامبر ۲۰۰۵ تعداد ۷ تنهجو (۶ پناهجوی ایرانی و ۱ پناهجوی افغانی) در اعتراض به وضعیت خود و به منظور جلب افکار عمومی به وضعیت خود، به مدت ۵ روز از برج منبع آب بازداشتگاه بالا رفته و تحصن اعتراضی کردند. مسئولین زندان از اعطای آب و غذا به این پناهندگان خودداری کردند. وزیر دادگستری قبرس در واکنش به این اعتراضات به رادیوی این کشور گفت دولت قبرس با این افراد احساس همدردی می کند، اما تسلیم خواسته های آنها نخواهد شد.

دبیرخانه فدراسیون اسامی ۲۰ پناهجویی بازداشتی در بازداشتگاههای قبرس را دریافت

کرده و اقدامات خود برای نجات کلیه پناهجویان بازداشتی و بهبود شرایط پناهندگی در این کشور را آغاز کرده است.

همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی برخوردهای غیرانسانی و پناهنده ستیزانه دولت قبرس را قویا محکوم کرده و خواهان مطالبات زیر میباشد:

۱- آزادی فوری و بدون قید شرط کلیه پناهجویان زندانی  
۲- برسمیت شناختن حق پناهندگی کلیه کسانی که از جمهوری اسلامی، افغانستان و عراق و سایر نقاط بحران زده و ناآرام دنیا فرار کرده اند.  
۳- برقراری استانداردهای انسانی و عادلانه در پروسه های پناهندگی در قبرس.

### همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی ۱۳ ژانویه ۲۰۰۸

دولت ترکیه و کمیساریای پناهندگان سازمان ملل خواستار شوند:

۱- آزادی فوری کلیه پناهندگان دستگیر شده در زندانهای کردستان عراق و ترکیه

۲- اجازه خروج از عراق و ورود به ترکیه. دولت ترکیه موظف است که با این پناهندگان مانند سایر پناهندگان برسمیت شناخته شده سازمان ملل برخورد کرده و به آنها تا زمان انتقال به کشور امن سوم اقامت دهد.

۳- انتقال فوری کلیه این پناهندگان به کشور امن سوم.

### همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی ۱۱ ژانویه ۲۰۰۸

نجات و رهایی آنها يك وظیفه عاجل هر نیرو و جریان سیاسی است که ذره ای خود را پایبند ارزشهای انسانی میداند. عبارتی وضعیت این افراد محکمترین محک ارزیابی از نیروهایی است که خود مدافع حقوق انسانی میدانند.

نباید اجازه داد زندگی و جان و حرمت مخالفین جمهوری اسلامی اینگونه زیر چکمه های سیاه حاکمان له شود. باید به یاری این عزیزان شتافت. به هر شکل ممکن مقامات محلی کردستان عراق، دولت ترکیه و کمیساریای پناهندگان سازمان ملل را زیر فشار قرار دهید. همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی همه مردم شریف و آزادیخواه و همه نیروها و جریانات مدافع حقوق انسانی را فرا میخواند که مطالبات زیر را از مقامات کردستان عراق،

میکنند. دولت ترکیه نیز به صرف تعلق سازمانی آنها را دستگیر و به شمال عراق دیپورت میکند. دولتتهای اروپایی حاضر به پذیرش این افراد نبوده و از انتقال آنها به کشور خود سرباز میزنند. نیروهای اپوزیسیون در قبال زندگی و امنیت این افراد ذره ای احساس مسئولیت کرده و هیچ حمایتی از کمپین نجات آنها بعمل نمیآورند.

پیشینه سیاسی این پناهندگان عملاً به مهر محتوم یک سرنوشت و زندگی دردناک تبدیل شده است. ظاهراً و قانوناً پناهنده اند اما از هیچ حقوق برسمیت شناخته شده پناهندگی برخوردار نمیشوند. این یک تراژدی است. از همه طرف به این پناهندگان یورش برده اند. دفاع از حقوق انسانی و پناهندگی این افراد. دفاع از حرمت و ارزش انسانی این افراد کمک برای

نیروهای ائتلاف آمریکایی ۴ سال آنها را در اردوگاه تیسف عراق به شکل بازداشت نگهداشتند. سازمان مجاهدین به اشکال مختلف برچسب بریده و جاسوس و همکار رژیم زده و آنها را طرد و برای شکست شان روز شماری میکند. جمهوری اسلامی با هزاران ترفند تلاش میکند که آنها را شکار کرده و روانه سیاهچالهای خود کند. کمیساریای پناهندگان سازمان ملل هیچ گونه مسئولیتی در قبال زندگی و امنیت و انتقال آنها قبول نکرده و تنها کاغذ پاره پناهندگی را به دست شان داده و آنها را در چنگال گرگهای هار محلی و منطقه ای رها کرده است. دولت عراق اصرار دارد که این افراد خاک عراق را ترک کنند. دولت کردستان عراق هر جا این پناهندگان را میبیند علیرغم داشتن برگه های مجوز اقامت و تردد در عراق آنها را بازداشت و زندانی

## فراخوان اضطراری برای کمک و نجات دهها تن از اعضای سابق مجاهدین -

### ادامه از صفحه اول

کلیه افراد بازداشت شده فوق جواب پناهندگی از کمیساریای پناهندگان سازمان ملل دریافت کرده و بعنوان پناهنده برسمیت شناخته شده اند. این پناهندگان هیچ جرمی جز اینکه نمیخواهند در اوضاع ناامن و بی ثبات عراق بمانند مرتکب نشده اند. اینها فعالین سیاسی و مخالفین جمهوری اسلامی بوده اند که چه در گذشته و حال به سیاستهای جنایتکارانه جمهوری اسلامی نه گفته و علیه آن مبارزه کرده و میکنند. تعلق و پیشینه سازمانی آنها در سازمان مجاهدین خلق طوقی شده بر گردنشان که آنها را از همه طرف زیر فشار خرد کننده قرار دهند.

**به همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی پیوندید**

## جمهوری اسلامی بیش از ۳۳۰ پناهنده افغانی را در سرما و برف سنگین دیپورت کرد

مماشات جویانه کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در قبال تعرض فاشیستی که جمهوری اسلامی از سر گرفته است را نیز در سطح افکار عمومی بین المللی افشا کرد.

همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی تلاش میکند هر گونه تعرض یا سکوت در قبال چنین تعرض فاشیستی را قاطعانه افشا کرده و مردم شریف و انسان دوست دنیا را متوجه این اوضاع خطیر پناهندگان افغانی در ایران کند.

ما همچنین مردم شریف ایران و پناهندگان افغانی را نیز فرا میخوانیم که سرعت برای مقابله با گسترش تعرضات فاشیستی جمهوری اسلامی کانون ها و محافل مقاومت سراسری علیه دیپورت پناهندگان افغانی را در سازمان داده و جمهوری اسلامی را در حلقه محاصره اعتراضات توده ای قرار دهند.

### همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی ۱۰ ژانویه ۲۰۰۸

دوری کرد، کار که تمام شد دکشان کرد، از محیط زندگی مان دور باید باشند. میدیای رسمی تا میتوانند شب و روز بر همین نکات انگشت میگذارند و برجسته میکنند که مبادا کسانی در ذهنشان خطور کند که اینها هم انسان هستند. میشود با ایشان زندگی کرد. این تبلیغات برای همین روزهایی است که اگر نماینده دولتی آمد و علنا وعده اسارت به میلیونها مردمی داد که عمری طولانی است در خدمت جامعه بودند کسی صدایش در نیاید که چرا.

انسان و ضد ارزشهای انسانی است. ترکش های تعرض این رژیم بر تن هر انسانی از زن و کودک و جوان و کارگر و پناهنده، نشسته است.

یک عامل مهم در شدت عمل رفتارهای فاشیستی جمهوری اسلامی با پناهندگان افغانی سکوت و کرنش معنی دار کمیساریای پناهندگان سازمان ملل است. جمهوری اسلامی در روز روشن و از تریبونهای خبری فریاد میزند میخواید یک و نیم میلیون افغانی را دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم کند. اما از این سازمان با اصطلاح مدافع پناهندگان صدای اعتراضی بلند نمیشود. پناهندگان افغانی را با خشونت بارترین اشکال دستگیر و دیپورت میکنند اما مسئولین و مقامات کمیساریای پناهندگان سازمان ملل بر لبان خود مهر سکوت گورستانی میزنند. سکوت و مماشات کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در چنین شرایطی که فاشیستی ترین تعرضات به پناهندگان روا میشود ماهیت پناهنده ستیزی این سازمان را آشکارتر میسازد. باید این سیاست

زمانی برایش سود داشتند و حالا بیکار در مملکت زیاد است و به اینها نیاز ندارند، و حال باید قربانی شوند تا میلیونها نفر دیگر وحشت کنند و تن به هر ستمی دهند. تا سرمایه هست این بساط هم به انحاء گوناگون برقرار است. در این سرزمین که مرزش را "پرگهر" میدانند یک عده از آدمها را که نام "افغانی" بر آنها نهاده اند حقییر و وحشی و قاتل و در عین حال کارکن معرفی کردند. یعنی اینکه تا میشود از آنها باید کار کشید و به ایشان رحم نباید کرد. در عین حال از ایشان باید

بر اساس گزارشات خبری، جمهوری اسلامی روز چهارشنبه و پنجشنبه (۹ و ۱۰ ژانویه) مجموعاً بیش از ۳۳۰ پناهنده افغانی را دستگیر و در سرما و برف شدید در مرز افغانستان رها کرده است. مقامات محلی افغانستان اعلام کردند که اگر به موقع ترتیبات انتقال این پناهندگان را نمدادند امکان مرگ همه این افراد در اثر سرمای شدید وجود داشت.

جمهوری اسلامی با شمشیر دولبه از یکسو زندگی و جان میلیونها نفر را به بهانه کمبود سوخت و گاز در معرض خطر جدی قرار داده و از سوی دیگر در چنین شرایط هولناکی دسته دسته انسان های شریفی که سه دهه در آن کشور کار کرده اند را بطور کاملاً غیر انسانی در سرما و برفهای شرقی کشور رها میکند. در هر دو سناریو آنچه که برای جمهوری اسلامی ذره ای اهمیت ندارد زندگی و جان و حرمت و ارزش انسان هاست. ضدیت جمهوری اسلامی با پناهندگان افغانی را تنها با همین حلقه میتوان توضیح داد. جمهوری اسلامی خصلتا و ذاتاً رژیم ضد

### جنایت علیه بشریت

#### ادامه از صفحه ۶

کافی برای همه نعمات دارد که همه به حد کافی برخوردار شوند هیچ انسانی نباید به جرم کارکردن و نقش مهم داشتن در تولید ثروت همان جامعه به زندان یا به اردوگاه برود و یا در سر مرز به امان خدا رها شوند. هر چه بساط اردوگاهی است باید جمع شود. اردوگاه را سرمایه میسازد تا میلیونها انسان را به مرگ تدریجی محکوم کند. صرفاً برای اینکه یک

به شکست کشاند. باید از همین الان نهادها و محافل مقاومت و دسته جات دفاع از پناهندگان افغانی را در ایران سازمان داد. باید کیفرخواست تک تک پناهندگان افغانی را به دنیا

اعلام کرد. باید هشدار جدید جمهوری اسلامی به پناهندگان افغانی را اعلام جنگ جدید جمهوری اسلامی به استانداردهای انسانی و مدنی بشریت تلقی کرد. و با آن قاطعانه مبارزه کرد. باید جبهه ای به وسعت تمام جهان برای جمهوری اسلامی ایجاد کرد و در سراسر دنیا سیاستهای فاشیستی جمهوری اسلامی را افشا و منزوی کرد. باید بشریت شریف و برابری طلب در سراسر دنیا را در مقابل این سیاست ضد انسانی جمهوری اسلامی قرار داد.

همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان به سهم خود قاطعانه علیه این سیاست فاشیستی جمهوری اسلامی مبارزه کرده و تلاش میکند در سطح بین المللی توجه افکار عمومی را به عمق این فاجعه جلب کرده و همبستگی و حمایت بین المللی در دفاع از حقوق پناهندگان افغانی را ایجاد کند.

### مردم آزادیخواه ایران پناهندگان و مهاجرین افغان

دست در دست هم در سراسر دنیا علیه این موج تعرض فاشیستی جمهوری اسلامی بایستید. اجازه ندهیم سیاستهای فاشیستی با هر لباس و پوششی و در هر گوشه ای از دنیا به نرم آن جامعه تبدیل شود. ما همه شما را به اعتراض و مبارزه علیه جمهوری اسلامی فرامیخوانیم.

به این مبارزه بپیوندد و دنیا را از دست جنایتکاران و فاشیستهایی چون جمهوری اسلامی مصون نگهدارید.

### همبستگی فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی

۵ ژانویه ۲۰۰۸

با تمام قوا در مقابل طرح فاشیستی جمهوری اسلامی در قبال پناهندگان افغانی بایستیم. ادامه از صفحه اول

ممنوع کردند. حق تجمع بیش از یک نفر را برای آنها ممنوع کردند. و یک فضای پلیسی نظامی فاشیستی عربی را در سراسر جامعه حاکم کردند.

جمهوری اسلامی طرح خود را اعمال فشار برای بازگرداندن مهاجرین افغانی مینامد. اما اقدامات جنایتکارانه آنها اعمال فشار نیست. یک شکنجه هولناک و بی صدا در ابعاد صدها هزار نفری است. یک جنایت خاموش ملبس به لباس مندرس احساسات ناسیونالیستی است. قتلید یک نسل کشی است. برخوردی که جمهوری اسلامی با پناهندگان افغانی میکند با سیاهان آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید نژادی نشد. جمهوری اسلامی تلاش میکند روی فاشیستهای هیتلری را با چنین اقداماتی سفید کند.

مقاومت و اعتراض مردم شریف و آزادیخواه روی دیگر سکه تعرض فاشیستی جمهوری اسلامی به پناهندگان افغانی بوده است. با شروع موج یورش پلیسی نظامی جمهوری اسلامی به پناهندگان افغانی بخش وسیعی از مردم آزادیخواه در مقابل این تعرض فاشیستی ایستادند. به آن اعتراض کردند. از حق شهروندی پناهندگان افغانی در ایران دفاع کردند. کارگران شرق تهران بیانیه دادند که ما تنها یک شناسنامه و کارت هویتی داریم و آن شناسنامه هویت طبقاتی ماست، کانون ها و محافل اعتراضی در ایران شکل گرفت. جمهوری اسلامی در یک چالش و منگنه فشار اعتراضی دیگری قرار گرفته بود.

امروز نیز باید جمهوری اسلامی را از این موضع فاشیستی اش عقب راند. دندانهای تیزش را خرد کرد. طرحش را

## رژه خیابانی پناهندگان ایرانی و افغانی در چهار شهر سوئد گزارش تکمیلی از تظاهراتی روز پنجشنبه ۲۰ دسامبر در دفاع از حق پناهندگی در سوئد



امید صالحی از جانب فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی، لاینارت آندریانی و ایدا نیمان هردو از نمایندگان حزب چپ سوئد، و از انجمن فرهنگی افغانها زرتشت دوست و خانمها هما امین و فریا منگل سخنرانی کردند و خوستار برسمیت شناختن حق زندگی پناهجویان افغان و ایرانیان شدند و توجه مردم شهر را به سیاست سخت پناهنده پذیری دولت سوئد و مشکلات پناهندگان جلب کردند.

### مالمو

تظاهرات در شهر مالمو به فراخوان فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی و انجمن افغان و آزلوو و سازمان اسپیل گروین و حزب چپ واحد اسکونه برگزار گردید.

این تظاهرات که در میدان مرکزی شهر صورت گرفت، توجه ها را به معضل پناهندگی و سیاست سخت پناهنده پذیری دولت سوئد جلب کرده بود.

تظاهر کنندگان با در دست داشتن مشعل و حمل باندرولها و پلاکارتهای زیاد و با شعار اجراها را به ایران و افغانستان متوقف کنید هزاران نفر از مردم شهر را از شرایط دشوار و زندگی غیر انسانی که دولت سوئد به پناهجویان تحمیل کرده است آگاه کردند. در این تظاهرات حسن صالحی از جانب فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی سخنرانی کرد. او در صحبت های خود به شرایط فلاکتبار زندگی مردم در افغانستان و جنگ داخلی در آن کشور اشاره کرد و گفت با توجه به این وضعیت هیچ پناهنده ای نباید به افغانستان باز گردانده شود. وی در ادامه سخنان خود به وضعیت مردم در ایران پرداخت و دلایل اصلی فرار مردم از آن کشور را دلیل حاکمیت جمهوری اسلامی و تحمیل ۲۹ سال سرکوب و اختناق بر مردم ایران نامید. حسن صالحی در بخش دیگری از صحبتهای خود به دستگیری و بازداشت بیش از

دست یابوریم. عبدالله اسدی دربخش دیگری از سخنرانی خود گفت: "ما باید تلاش زیادی بکنیم تا از آنچه در ایران و افغانستان میگذرد پرده برداریم و دلایل فرارمان را برای مردم در کشورهای غربی توضیح دهیم. عبدالله اسدی در بخش آخر صحبتهایش ضمن تبریک برای برپایی تظاهرات با شکوه ۲۰ دسامبر و پاسخ مثبت به این فراخوان از همه تشکر و قدرانی کرد.

سخنران بعدی همان نجفی دختر نوجوانی از اتحادیه افغانها بود که شعر زیبایی را به زبان سوئدی به شرکت کنندگان تقدیم کرد.

آخرین سخنران زلمای هلمر از دوستان افغان بود که از شرایط ناامن و غیر انسانی در افغانستان صحبت کرد و سیاست پناهندگی دولت سوئد را شدیداً زیر سوال برد. لازم به ذکر است که روزنامه مترو با حسن پناهی که مجری برنامه تظاهرات را به عهده داشت مصاحبه کرده بود و از قول وی گزارشی را از تظاهرات در فردای آن روز به چاپ رسانده بود.

### بروس

در حدود صد نفر در یک متینگ با شکوه در اعتراض به شرایط ناامن در ایران و افغانستان و دلیل فرار مردم از کشورهای فوق شرکت کردند.

جمهوری اسلامی، اعدامهای دسته جمعی در ملاً عام بویژه اعدام نوجوانان و سرکوب دانشجویان در ایران و فلاکت و خانه خرابی و جنگ داخلی و آوارگی میلیونی در افغانستان تصویر بسیار روشنی داد. وی اظهار داشت که با توجه به شرایط فوق در ایران و افغانستان باید از حق پناهندگی پناهجویان افغان و ایرانی در سوئد دفاع کرد.

سخنران بعدی لاگه رهم نماینده پارلمانی حزب محیط زیست سوئد بود. وی نیز در سخنرانی خود از ایران و افغانستان به عنوان کشورهای ناقض حقوق بشر نام برد و سیاست پناهندگی دولت سوئد در برخورد به پناهندگان افغان و ایرانی را یک سیاست غیر انسانی نامید و از حق پناهندگی آنها دفاع کرد.

عبدالله اسدی دبیر فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در سوئد نیز در سخنرانی خود به شرکت کنندگان گفت: "تظاهرات با شکوه امروز، نشان عزم و اراده و نتیجه کار شبانه روزی شما بود. شما در میان مردم تبلیغ کردید، اطلاعیه پخش کردید، در رادیوهای محلی با مردم صحبت کردید و مردم را به تظاهرات دعوت نمودید."

وی ادامه داد: "متأسفانه ما در شرایطی قرار گرفته ایم که باید حق پناهندگیمان را به سختی و همین طور در خیابانها به

بسیار تاریخ به نظر میرسید فقط از روی نورمشمعل ها صف تظاهر کنندگان دیده می شد.

در این تظاهرات سوسن صابری به عنوان سخنگوی فدراسیون سوئد به زبان سوئدی و فارسی سخنرانی کرد. او در صحبتهای خود با به تصویر کشیدن اختناق و سرکوب سیاسی در ایران از جمله اعدامهای پی در پی، سرکوب مبارزات کارگران و دستگیری و زندانی کردن دانشجویان در ایران و جنگ و آدمکشی و عدم وجود هرنوع امنیت و مدنیت در افغانستان سیاست پناهنده پذیری دولت سوئد را به نقد کشید و از حق پناهندگی پناهجویان ایرانی و افغان دفاع کرد. سوسن صابری در ادامه صحبت های خود به دستگیری و زندانی کردن بیش از ۴۰ تن از دانشجویان در شهرهای ایران اشاره کرد و گفت: "ما در کنار آنها و هم صدا با مردم ایران برای آزادی فوری این عزیزان از پای نخواهیم نشست".

سخنران دیگر این تظاهرات فرشته ضیایی از اتحادیه پناهندگان افغان بود که در سخنرانی خود با اشاره به گذشت سالهای طولانی از زندگی پناهجویان افغان در سوئد و بویژه داشتن اقامت موقت در سوئد و در عین حال شرایط به شدت ناامن و غیرقابل تحمل در افغانستان از سیاست پناهنده پذیری دولت سوئد به عنوان یک سیاست غیر انسانی نام برد و خواستار برسمیت شناختن اقامت پناهندگان شد.

کاله لارشون از اعضای پارلمانی حزب چپ در سوئد یکی دیگر از سخنرانان تظاهرات گوتنبرگ بود.

او با اشاره به شمار زیادی از کشورهای جهان به عنوان کشورهای پناهنده زا در آفریقا و خاورمیانه، به طور مشخص سخنان پرشور خود را روی ایران و افغانستان متمرکز نمود و در مورد ایران به شکنجه زندانیان در زندانهای

روز ۲۰ دسامبر در شهرهای گوتنبرگ، بروس، مالمو و استکهلم به فراخوان همبستگی، فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی و چند تشکل و انجمن از افغانها از جمله "انجمن افغانها در سوئد"، "اتحادیه پناهندگان افغان در گوتنبرگ"، "انجمن فرهنگی افغانها در بروس"، "انجمنها و تشکلهای افغان در مالمو" و "اسیلگروین" تظاهراتها و متینگهایی در اعتراض به سیاست پناهندگی دولت سوئد برگزار گردید. در تظاهرات بروس در حدود ۱۰۰ نفر، استکهلم ۱۰۰ نفر، مالمو ۲۰۰ نفر و در گوتنبرگ بالغ بر ۴۰۰ نفر شرکت کردند.

در این تظاهرات علاوه بر فعالین فدراسیون و دست اندرکاران انجمنهای افغان، تعدادی از نمایندگان احزاب در دولت سوئد سخنرانی کردند. سخنرانان هرکدام به نوعی سیاست پناهندگی دولت سوئد را زیر سوال برده و اعلام کردند که هیچ پناهجویی نباید به کشورهایی چون ایران و افغانستان بازگردانده شود.

### گوتنبرگ

تظاهرات از ساعت ۵ بعد از ظهر در میدان مرکزی شهر شروع شد و در صفا منظم و طولانی به طرف خیابان آونین به حرکت درآمد. گروهی با زدن طبل در ردیف اول تظاهرات، تعدادی با پوشیدن جلیقه های فدراسیون و در دست گرفتن مشعل و باندرولها و پلاکاردهای زیاد و نصب بلندگوهای قوی روی ماشین یک صدا فریاد میزدند که "ما به جهنم ایران و افغانستان برنی گردیم. اخراج پناهندگان ایرانی و افغان را متوقف کنید و حق پناهندگی آنها را به رسمیت بشناسید". صدای طبل و فریاد تظاهر کنندگان که در هوای تاریک و زمستانی سوئد صورت گرفته بود در سرتاسر خیابان مرکزی شهر می پیچید. خیابانها با وجود نور لامپها و چراغانیها به مناسبت عید کریسمس

## نامه سرگشاده به دان الیاسون دبیر کل اداره مهاجرت سوئد در مورد دستگیری و بازداشت حسین محمدزاده پناهجوی ایرانی در شهر استکهلم

مردم ایران در این شهر حضور فعالی داشته است.

لازم به ذکر است که در طول همین چند روز، خبر دستگیری و بازداشت حسین و انعکاس آن در مطبوعات سوئد با موجی از اعتراض ایرانیان و سازمانهای دفاع از حقوق پناهندگی نسبت به حکم اخراج وی و شرایط سختی که دولت سوئد به پناهندگان ایرانی تحمیل کرده روبرو بوده است.

علیرغم تماس پی در پی مسئولین فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی با پلیس و اداره مهاجرت از ساعت ۵ صبح روز سه شنبه ۸ ژانویه تا زمان صدور این نامه هیچ خبری از سرنوشت حسین و اینکه چه تصمیماتی برای او گرفته شده است به دست نیامده است. به گفته روزنامه اکسپرسن هسرس حسین که در منزل خود شاهد ماجرای دستگیری حسین بوده است دچار پانیک عصبی شده است.

در صورت بازگرداندن حسین به ایران جان و زندگی وی از سوی جمهوری اسلامی با خطر جدی توأم خواهد بود. حسین محمدزاده جنایت کار نیست پناهنده است و از دست جنایتکاران حاکم بر ایران به سوئد پناه آورده است.

به همین دلیل فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی خواستار متوقف کردن حکم فوری اخراجش به ایران و برسیمت شناختن حق پناهندگی وی میباشد.

در همین رابطه روز دوشنبه ۱۴ ژانویه ساعت ۳۰ و ۱۰ دقیقه در مقابل پارلمان سوئد دست به اعتراض خواهیم زد

**همبستگی، فدراسیون سراسری  
پناهندگان ایرانی در سوئد  
۱۱ ژانویه ۲۰۰۸**

روز دوشنبه ۷ ژانویه پلیس محل مسکونی حسین محمدزاده را به مدت ۹ ساعت به محاصره خود درآورد و سرانجام در ساعت ۴ صبح روز سه شنبه ۸ ژانویه بدون توجه به درخواستهای مکرر همسرش و کوشش بسیاری از ایرانیان که در اعتراض به دستگیری حسین در محل جمع شده بودند وی را دستگیر و باخود بردند.

هسرس حسین ومردمی که برای اعتراض به دستگیری وی در آنجا گرد آمده بودند و هم چنین پلیسهایی که برای دستگیری حسین به محل اعزام شده بودند و کسانی که در آن منطقه زندگی میکردند همه و همه شاهد بودند که چگونه حسین محمدزاده در لب پنجره ایستاده بود و میخواست از طبقه سوم ساختمان خود را به پایین پرتاب نماید تا به ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی باز نگردهد.

حادثه دردناکی در حال وقوع بود نفسها در سینه حبس شده بود خیلی ها جرأت نگاه کردن به پنجره خانه را نداشتند که مبدا شاهد زنده خود کشی یک انسان باشند. در آن شب مسئولین فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی و مردمی که در محل گرد آمده بودند از وقوع این صحنه جلوگیری کردند. خبرنگار روزنامه اکسپرسن شاهد دیگر این ماجرا بود که در شماره روز سه شنبه ۸ ژانویه این روزنامه گوشه هایی از آن به چاپ رسیده بود.

حسین محمدزاده چهره ای آشنا و فعال در میان پناهندگان ایرانی در شهر استکهلم میباشد. او در طول ۵ سال زندگی اش در سوئد یکی از پناهندگان فعال در مبارزه علیه جمهوری اسلامی بوده و در اکثر تظاهراتهای ایرانیان چه در مقابل سفارت ایران و چه بر علیه سفر وزیر خارجه جمهوری اسلامی به استکهلم و بسیاری از فعالیتهای ریز و درشت اپوزسیون سرنگونی طلب ایرانی علیه مجازات اعدام و جنایات جمهوری اسلامی علیه

عنوان حق مسلم پناهجویان ایرانی و افغان تاکید کردند و خواستار برسیمت شناختن خواسته های زیر شدند.

۱- با توجه به شرایط جنگی و ناامنی حاکم بر افغانستان، سیاست اخراج پناهجویان افغان لغو شود و حق پناهندگی دسته جمعی آنها برسیمت شناخته شود.

۲- اخراج پناهجویان ایرانی متوقف و حق پناهندگی آنها به رسمیت شناخته شود

۳- حق داشتن اجازه کار

۴- برخورداری از خدمات پزشکی

۵- برخورداری از حق داشتن هزینه زندگی

لازم به ذکر است که، تظاهراتهای ۲۰ دسامبر در دفاع از حق پناهندگی مورد حمایت بسیاری از سازمانها و نهادهای دفاع از حق پناهندگی و انجمنهای مختلف سیاسی و فرهنگی چه از ایرانی و افغان و چه از رادیوهای محلی در سوئد قرار گرفته بود.

فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در سوئد بدینوسیله از همه آنها و از همه شرکت کنندگان در این تظاهراتها، فعالین فدراسیون در سوئد و حزب کمونیست کارگری ایران تشکر و قدردانی میکند و به همه آنها خسته نباشید میگوید.

**همبستگی، فدراسیون سراسری  
پناهندگان ایرانی - سوئد  
۲۲ دسامبر ۲۰۰۷**



جوخه های اعدام و دستگیریهایی اخیر و سرکوب دانشجویان و دخالت مذهب در کلیه زندگی مردم به عنوان اصلترین دلایل فرار مردم از ایران اشاره کردند و بر این مبنا از حق پناهندگی پناهندگان ایرانی قاطعانه دفاع کردند و پناهجویان را به مبارزه هر چه متحدانه تر در دفاع از حق پناهندگی خود فرا خواندند.

سخنران دیگر تظاهرات استکهلم بودیل سیباس لوس نماینده ای از حزب محیط زیست سوئد بود که با تصمیم اخراج پناهندگان ایرانی و افغانها از سوی دولت و اداره مهاجرت سوئد مخالفت کرد و از حق زندگی و اقامت آنها در این کشور دفاع کرد.

از انجمن افغانها آقای قاسمی سخنرانی کرد و ضمن توضیح و تشریح وضعیت نابسامان مردم و ۳۰ سال جنگ داخلی و آورگی پی در پی مردم افغانستان، از دلایل فرار افغانها دفاع کرد و سیاست دولت سوئد را در برخورد به پناهندگان افغان مورد انتقاد قرار داد.

آنتیتا دورآسیو از "اسیل کمیته" شخصیت شناخته شده دفاع از حقوق پناهندگی در سوئد سخنران بعدی این تظاهرات بود و در سخنرانی خود سیاست پناهندگی دولت سوئد را شدیداً زیر سوال برد.

سازمان سراسری پناهندگان ایرانی نیز طی اطلاعیه ای حمایت خود را از برگزاری این تظاهراتها اعلام کرده بود. هیبت نودینیان از طرف این سازمان در استکهلم سخنرانی کرد و از جمهوری اسلامی به عنوان بانی اصلی فرار مردم نام برد.

در مجموع همه سخنرانان از ایران و افغانستان به عنوان کشورهای نامن و ناقض حقوق بشر و به عنوان کشورهای که بر مبنای اختناق و سرکوب سیاسی و مجازات مرگ به حاکمیتشان ادامه می دهند نام بردند و به همین دلیل بر حق پناهندگی به

نباید به افغانستان باز گردانده شود. وی در ادامه سخنان خود به وضعیت مردم در ایران پرداخت و دلایل اصلی فرار مردم از آن کشور را دلیل حاکمیت جمهوری اسلامی و تحمیل ۲۹ سال سرکوب و اختناق بر مردم ایران نامید. حسن صالحی در بخش دیگری از صحبتهای خود به دستگیری و بازداشت بیش از ۴۰ تن از دانشجویان در شهرهای مختلف ایران اشاره کرد و گفت همین شرایط است که انسانها را وادار به فرار از ایران می کند. او سیاست اداره مهاجرت سوئد را به باد انتقاد گرفت و آنرا غیر انسانی خواند. وی در بخش آخر صحبتهایش اعلام کرد که ما باید تلاش کنیم دستگیری و شکنجه دانشجویان را محکوم کرده و همه جا خواستار آزادی فوری آنها شویم.

سپس مورگن سونیسون نماینده حزب چپ سوئد سخنرانی کرد و با بازگرداندن پناهجویان به ایران و افغانستان به شدت مخالفت کرد. از انجمنهای افغان نیز خانم زهرا کوثر، فریدون رفیق، فرهاد عزیز، شمایل و از تشکل اسیل گروپن خانم لنا سخنرانی کردند و هر کدام ضمن توضیح شرایط نامناسب در ایران و افغانستان تصمیمات و سیاست دولت سوئد را در برخورد به پناهندگان غیر انسانی خواندند و خواستار دادن اقامت دائم به این پناهجویان شدند.

### استکهلم

در این شهر نیز به فراخوان فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی و انجمن افغانها در سوئد متینگی در ساعت ۳ بعد از ظهر در مقابل پارلمان سوئد برگزار شد. در این گردهمایی رحیم یزدانپرست دبیر فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در استکهلم و مهناز ماسوری از سازمان علیه تبعیض سخنرانی کردند و هر کدام ضمن توضیح وضعیت سیاسی و اجتماعی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و تحمیل و اجباری کردن قوانین قرون وسطایی و برقرار کردن

## جنایت علیه بشریت در حاشیه تهاجم به پناهندگان افغانی در ایران یاشار سهندی

جمهوری اسلامی هر گاه که کم می آورد و درمانده میشود که چگونه با مردم مقابله کند به ضعیف ترین بخش جامعه حمله میکند تا چهره کریه خود را عریانتر به نمایش گذارد که شاید کسی بترسد. اما این تنها روش دولت اسلامی سرمایه نیست همه دول با هر نامی که بر خود نهاده اند میگردند ببینند که کجا مردم ضعف دارند و یا کمتر عکس العمل نشان خواهند داد اول به همان جا حمله میکنند تا به همگان نشان دهند که دولت چقدر "مقتدرانه" مسایل پیشرویش را حل میکند. و هدف نهایی این است که این اقتدار به کل جامعه رسوخ کند تا همگان بهوش باشند که با کی طرفند. "دولت در مقابل منافع ملی جامعه کوتاه نخواهد آمد." این شعار را از فلان رئیس جمهور در فلان منطقه تازه "استقلال یافته" میشنوید تا جرج بوش که خودش را رئیس جمهور تنها ابرقدرت جهان میداند. اینرا احمدی نژاد هم به زبان میآورد و همینطور همپیمان سیاسی اش، جناب هوگو چاوز. از صغیر و کبیرشان در مقابل همه کسانی که "منافع ملی" (شما بخوان همان "سود سرمایه") را بخاطر اندازند ایستاده اند و افتخارشان این است که ذره ای کوتاه نخواهند آمد.

در یک جا هست که از ریز و درشتشان مایلند و بسیار هم تمایل دارند بیشتر و بهتر "اقتدار" شان را به نمایش بگذارند و آن برخورد به مهاجران است. از بوش که غصه شب و روزش شده چطور مرز با مکزیک را مسدود کند؛ دیوار بکشد یا سیم خاردار پهن کند، سر انتخاب یکی از این دو معطل مانده است، تا همین دولت احمدی نژاد که میخواهد "آوردگاه" بسازد به دنبال یک هدفند. میخواهند جامعه را بترسانند و مردم را وادار کنند تن به هر استثماری بدهند. ایشان از نیروی کار ارزان بدشان نمی آید که بماند بسیار هم له میزنند تا بیشترش را داشته باشند. آنها بسیار مایلند مردم بی پناه از کوه و بیابان و یا هر "راه پرخطری" که میشناسند خودشان را به "محلوده مرزی"

برسانند تا در خدمت سود سرمایه باشند. چه بهتر از این که مردمی درمانده و بی پناه برای کار هجوم آورند. میشود به اینها بدترین شرایط کار را تحمیل کرد و اگر هر کدامشان صدایشان درآمد به آنسوی مرز راندشان. و نه با زبان خوش که به ضرب باتوم. با آنها مثل جزمیان رفتار کرد و در اردوگاهی تلنبارشان کرد. در کدام دادگاه موجود در جهان یقه ایشان را گرفته اند و یا خواهند گرفت که رفتار شما با ایشان بسیار وحشیانه بوده است؟ اصلا قانونی وجود دارد که کسی بخواهد با استناد به آن اعلام جرم کند؟

سرگذشت مردمی که از بد روزگار در مکانی بدبنا آمدند که نامش را "افغانستان" گذاشته اند سرگذشت کار و تحقیر و درد و رنج است که پایانی ندارد. داشتیم با خودم فکر میکردم آیا آنقدر که ما درباره تبعیض نژادی سیاه پوستان کتاب خوانده ایم و یا فیلم دیده ایم به همان اندازه درباره این مردم که جرمشان فقط این است که در میان کوههای هندوکش دنیا آمده اند کتابی هست یا فیلمی ساخته اند. هر کس که کتابی درباره تبعیض نژادی و یا فیلمی دیده است آیا میتواند تاثیر آنرا فراموش کند و مثلا با شنیدن نام "کوکلس کلان" بر آنها لعنت نفرستد؟ اما نه کتابی و نه فیلمی درباره این مردم هست که نشان دهد چگونه به جرم "افغان" زاده شدن بر آنها ستم روا داشته میشود. فیلمهایی هست که درست در جهت این است که نشان دهد اینان مردمانی هستند شایسته این رفتاری که با ایشان میشود. مثل "کاروانها" که سمبل سینمای ایران، بهروز وثوقی، افتخار یافت که در کنار "آنتونی کوئین فقید" در آن نقش بازی کند. فیلمی بشدت ضد مردمی، یا "بای سیکل ران"

مخمل باف که تمام هنرش این است نکیتی که زندهگی مردم افغانستان را گرفته زیبا جلوه دهد. بدبختی و مصیبت مردم (بخصوص از نوع "افغانی" اش) برای امثال مخمل باف بهترین سوژه است که چنین به همه حقنه کند که: "ما گرفتار دور باطلیم و سرگردان این جهان هستی هستیم که ره به جایی ندارد!"

تصورش برای من مشکل است که در خیابان راه میروی و یکی یقه ات را بگیرد و بیندازد پشت ماشین و ۵ سال محکوم کند که در اردوگاهی بسربری که به گفته بایانش کمتر از زندان نخواهد بود. به چه جرمی؟ تنها به این جرم که فارسی را با لهجه خاصی حرف میزنی! تو محکوم هستی که به برخی از استانها پا نگذاری چون چند کیلو متر آنطرفتر از مرز بدبنا آمدی! کارهای خاصی برای تو مجاز است چون ما اینجور تشخیص دادیم لیاقت تو از این بیشتر نیست چون فرم چشمانت با دیگران فرق میکند! و تو باید ثابت کنی که حضورت در این مکان الهی و اهورایی مجاز است و نیازی به "کارت اشتغال" نداری چون ما تشخیص دادیم رنگ خونت به قرمزی رنگ خون ما نیست! اینها تمام استدلال دولتمردان اسلامی سرمایه است تا میلیونها نفر را به روز سیاه تر از آنچه اکنون دارند محکوم کنند. اینها استدلال همه دولتمردان بورژوازی در تمام دنیا است. فکر میکنید دولت امریکا یک مکزیک را از یک امریکایی "اصل و نصب دار" چگونه تشخیص میدهد؟ به که بگویم که زاده شدن در مرزی که دیگران در روی نقشه تعیین کردند جرم نیست. مرزهای کشیده شده به روی کره زمین فقط اسبابی است که اکثر مردم این کره را استثمار کنند. مرزها برای این

و غیر اسلامی. این دولتها و این نیروها کارشان شده که فقر مردم را گروگان بگیرند و آنها را وادار کنند به سنگین ترین کارها تن دهند در مقابل ناچیزترین حقوق، آنها را از کل جامعه به کمک مدیای نوکرشان ایزوله کنند تا هر وقت خواستند از جامعه به بیرون پرتابشان کنند. دولت جمهوری اسلامی که وقاحت و بی شرمی را به جایی رسانده است که رسماً این تبعیض و استثمار را با صدای بلند اعلام میکند و چنین بیان میکند: اردوگاهی شبیه زندان خواهد ساخت و پنج سال در آن حبس شان خواهد کرد و البته به کمک کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل، مدعی اند پول ندارند و کسی به آنها کمک نمیکند و کمکی که میگیرند برای دو روز یک پناهنده کافی است. چیزی که در دست و بال اینها زیاد هست همان پول است اما این را خرج هر کاری ضد بشری خواهند کرد، از ساختن بمب اتم بگیرد تا ساختن مراکز شیوع جهل و خرافه به نام مسجد، اما یک ریال آنرا حاضر نیستند خرج مردمی کنند که سالیان درازی در تولید ثروت این جامعه نقش داشتند و از جان مایه گذاشتند و هزار جور حرف نامربوط را از این گوش گرفتند اما از گوش دیگر در نکردند بلکه در خود فرو ریختند و تمام این تحقیرها را تحمل کردند تا بتوانند حداقل کار داشته باشند اما جواشان در نهایت اردوگاه و زندان شده است.

باید یکبار برای همیشه به این ظلم و ستم پایان داد. هر انسانی یکبار بدبنا می آید و حق دارد از تمام نعمات زندگی برخوردار شود. انسان انسان است فرم چشم و لهجه نه برتری برای کسی دارد نه باید تحقیر به همراه داشته باشد. جامعه به اندازه کافی برای همه نعمات دارد که همه به حد کافی برخوردار شوند هیچ انسانی نباید به جرم کارکردن و نقش مهم داشتن در تولید ثروت همان جامعه به زندان یا به اردوگاه برود و یا در سر مرز به امان خدا رها شوند. هر چه بساط اردوگاهی است باید جمع شود.

## چه کسی آرزوهای زیبای آرزو را به باد داد؟ گزارشی از زندگی یک دختر جوان تن فروش در پاکستان



### سولماز سعیدی از پاکستان

چشم های خالی از سکوتش رو به چشمام دوخت و بهم گفت: چه کاره ای از من چی می خواهی؟ بهش گفتم از تو فقط دلیل این جا بودن تو می خوام. اگر خواهی دوست دارم کمکت کنم و نجات بدیم. بهم نگاهی کرد و گفت: من مدت طولانی هست که این کار رو نمی کنم. پرسیدم: پس اینجا چکار می کنی دختر؟ من رو به داخل خونس برد و من دوباره سوال رو تکرار کردم می خواست جواب رو بده که زنگ خوشو زد؛ بلند شد و از پنجره بیرون رو نگاه کرد و سریع به طرف من اومد بهم گفت بلند شو بیرون اونجا و در کوچکی رو باز کرد و به من اشاره کرد برم داخل. به نظر میرسید که حمام بود. کمی ترسیده بودم. من بدون خبر این راه رو اومده بودم. با این که اون رو نمیشناختم اما دلم بهم این اجازه رو داده بود که بتونم بهش اعتماد کنم. تقریباً ۳ یا ۴ دقیقه ای اونجا بودم که اومد و در رو باز کرد. دستش پلاستیک کوچیکی بود که به نظر مواد مخدر میومد. بهش گفتم مواد میکشی؟ گفت نه سال شوهرم است. تعجب کردم ازش پرسیدم مگه تو شوهرم داری؟! آدر حالی که اون پاکت رو پشت پنجره می گذاشت بهم گفت: آره شوهر دارم. بهش گفتم خواهش میکنم برام بگو تا این جا چطور رسیدی؟ این انتخاب خودت بود که خود فروشی می کردی یا واقعاً مجبور بودی؟؟ چطور تونستی ازدواج کنی؟ خواهش می کنم سولامز رو بی جواب نذار. آرزو زود تر از من روی زمین نشست و گفت: اگر فکر میکنی سرنوشت من به دردت میخوره میگم اما خلاصه میگم و دوست ندارم باز فردا چند نفر دیگه رو برداری بیایی. آرزو ترسیده بود دلش نمی خواست با من حرف بزنه. دلش نمی خواست کسی در باره گذشته اون بدون. من حرفش رو قطع کردم و گفتم سر

ترین لحظات هنوز روی چهرش نمودار بود.

پرسیدم آرزو شما هستید؟ با زبان فارسی جواب داد آره.

پرسیدم بیرونی هستی: گفت: بله. به محض اینکه فهمید من هم ایرانی هستم ترس برش داشت. از من پرسید کی هستم و با اون چکار دارم؟ من در جوابش

دلیل رفتن به اون جا رو بهش گفتم. وقتی دید که من هم ایرانیم مخالفتش چند برابر شد و با لحن عجیب و پر از خشونت از من خواست که از پیشش برم

اون در رو باز نگاه داشته بود و با اصرار زیاد و خشونت از من خواست برم بیرون. خیلی سخت تونستم راضی بشم که فقط صحبت کوتاهی با اون داشته باشم. آرزو بهم گفت: من لازم نمی دونم همه چی رو به تو راستش را بگم. با این حال باز هم قبول کردم چون این حرفش مطمئن کرد که اون هم تو زندگیش رازهایی را هنوز داره و من باید به درد

دل اون گوش می دادم. ازش پرسیدم اسمت واقعا آرزو است؟ مکی کردم و منتظر جوابش شدم اون معنی سکوت رو فهمید و گفت منو با این نام میشناسن یا آرزو یا هر چیز دیگه مهم نیست که چی باشه.

بهم گفتم: این جا چکار میکنی؟ چرا خودتو این جا تو دست و پای این آدم های کثیف انداختی؟ نگاهی بهم کرد و دوباره از من پرسید: که چه طور اون رو پیدا کردم و با اون چکار دارم؟

بهم گفتم که خیلی وقته دارم دنبال زنانی مثل تو میگردم. حرفم رو قطع کرد و گفت منظورت مثل من همون خراب دیگه؟!

بهم گفتم نه. من این طور فکر نمی کنم. مثل تو یعنی گم شده ها. پرنده هایی که بال شون بین راه میشکنه و اونها رو میگیرن و میزارنشون تو قفس. مثل تو یعنی اونهایی که طعمه های حقیقت میشن. راستش احساس کردم نتونه درکم کنه اما وقتی نگاهش کردم تو آسمون عمیق چشاش ابرهای تیره و توفانی رو دیدم.

تقریباً یک ماه پیش خبر دار شدم که در یکی از دهات های نزدیک به شهری که زندگی می کنم دختری است که خود فروشی میکند. کسیکه که در باره این دختر با من صحبت کرده بود و آدرس او را داده بود میگفتم اون دختر فارسی بلده اما دقیقاً نمیدونستم که اهل کدام کشوری بوده است.

کنجکاو شده بودم که این دختر نگویند بخت را پیدا کرده و حرف های ناگفته او را که مطمئن بودم شنیدنی اند روا میشنیدم. این دختر در یک منطقه خطرناکی زندگی میکرد. که رفتن به آن منطقه کار ساده ای نبوده و ریسک خطرناکی بود. با این وصف به محل زندگی دختر رفتم.

وقتی به محل زندگی دختر رسیدم متوجه شدم که وارد یک منطقه غیر معمول شدم. نگاهها یک جور دیگری بود. انگار در این منطقه تنها مردان حق رفت و آمد داشتند و رفت و آمد برای زنان ممنوع بود. مرد های آن محل انگار تو زندگیشون زن ندیدن با نگاههایشان می خواستن من را بخورن. دنبال آدرسی میگشتم که به من داده بودن. در راه چند نفری دنبالم راه افتاده بودن و حرفهایی عجیب میزدند.

با تعریف هایی که در مورد اون منطقه شنیده بودم حق داشتن دنبالم راه بیوفتن راستش اونجا منطقه ای بود که اکثر خود فروش ها در اونجا بودن و حتی زنها هم با برقع از خانه هایشان بیرون میومدن نمی دونم شاید چون من چادر و برقع نپوشیده در مورد من هم اشتباه فکر میکردند.

بالاخره با هزار بیم و ترس تونستم به در خونس برسم در خونه رو که زدم زنی جوان که شالش رو روی چهرش کشیده بود در رو باز کرد و وقتی پرسیدم آرزو؟

از جلوی در کنار رفت و اجازه داد داخل حیاط خونه بشم. وقتی رو بروم ایستاد و منتظر شد ببینه چکار دارم مطمئن شدم که خودشه. من اون روز با زنی رو به رو شدم که در اولین ملاقاتم با اون تونستم درد رو در چشماش ببینم. چهره اون نشون میداد که سنش کمه اما جای پای سخت

من اون رو دوست داشتم و همین دلیل محکمی بود واسه این که من اون رو شوهرم بدونم ترس من فقط از خونادم بود و بس. بعد از این که اون رفت و من و امید تنها شدیم امید از من چندتا امضاء گرفت که راستش نمی دونم چی بودن

به آرزو گفتم تو چطور چیزی که نمیدونستی چیه رو امضاء کردی دختر. مگه سواد نداری؟

آرزو بهم نگاهی کرد و گفت: اون موقع به امید از خودم بیشتر اطمینان داشتم یه جورایی اون رو میپرسیدم.

من حتی به امید گفته بودم که حاضر از خونه فرار کنم. اما اون چند تا بهانه در مورد کارش آورد. گفت اگه من این کار

رو بکنم هم واسه خودم و هم واسه کار اون خطر داره و اگه این کار رو بکنم اون رو از کارش بیرون میکنند و از من خواست چند وقتی صبر کنم. بابام قبل از

این که در مورد من و امید خبر دار بشه حالش خراب شد و آخر کار سخته کرد و راحت شد. مادرم هنوز چهلم بابا نشده بود شوهر کرد. تو این مدت امید فقط

یه بار بهم زنگ زد و بهم گفته بود که نمی تونه بدون من زندگی کنه و اگه ایران میموند نمیتونستم با هم زندگی کنیم واسه همین از ایران فرار کرده و پاکستان اومده و منتظر مونده بود تا من هم برم

پیشش تا دوتایی یه زندگی جدیدی رو شروع کنیم. از من خواست که اگه واقعاً

دوش دارم بیام پیشش. اول میترسیدم اما اون حرفهایی رو زد که نتونستم رو حرفش حرف بزنم. اون حتی بهم گفت

واسه بچمون اسم پیدا کرده. از من خواست در مورد حرفهایی که اون به من

زده بود با کسی صحبت نکنم تا این که بفرسته دنبالم و قرار شد دوستش بیاد

منو از زاهدان تا مرز نغتنان بره. دوستش هم از همون آخوند بچه های سپاه بود و با

ماشین دولتی اومد دنبالم و بین راه یک بار که واسه بازرسی نگه داشتن کارتشو

نشون داد ماشین رو نگشتم و حتی از من هم نپرسیدن که من چه کاره اون پسر

میشم. قرار بود از مرز خودش (امید) بیاد دنبالم. اولین بارم بود تنها از شهر

خارج میشدم حتی به مادرم هم نگفتم که میخوام چکار کنم.

اون شب لب مرز خودش نیومد و یکی دیگه اومد و گفت امید فرستادتش. دوست امید اونیه که اومده بود دنبالم رو

میشناخت. میترسیدم اما چاره ای جز با اون رفتن نداشتم.

ازش پرسیدم اونى كه اومده بود دنبالت  
ایرانی بود؟  
گفت: آره فكر كنم يه مرد. ۴۶، ۴۵ ساله  
بود كه به نظر ميومد بلوچ باشه.

تو ماشين كه نشستم دوتا مرد ديگه هم  
بودن كه از قيفاه اونها كاملاً معلوم بود  
كه اونها هم بلوچ بودن من به دوست اميد  
كه من رو تا اونجا برده بود با ترس  
نگاهى كه كردم اون بهم گفت:  
آبجى خيانت جسم باش از برادرى  
خودمون.

خيلى ميترسيدم نصف راه كه رفتيم  
ماشين رو نگه داشتن و بهم گفتن برم  
صندوق عقب دراز بكنم، چون نزديك به  
منطقه اى بوديم كه تحت نظر بود. باقى  
راه رو پشت ماشين از تكون هاى سخت و  
گرما و خاك و نفس تنگى داشتم مي مردم.  
وقتى رسيديم تو يه حياط كوچكى من رو  
از ماشين بيرون آوردن. اونجا وحشتناك  
بود خونه كاھلكى خرابى بود. هرچى نگاه  
كردم اون مردى كه خودش رو دوست اميد  
معرفى كرده بود رو پيدا نكردم.

يك مرد ديگرى اومد و من و به داخل  
اتاق راهنمايى كرد درد شديدى زير دلم  
رو گرفته بود داخل اتاق كه شدم جز يك  
فرش پاره هيچى ديگه نبود برم تو يك  
افتابه آب آورد و روبروم نشست و دستشو  
دراز كرد و منو كشيده كه بشنيم خيلى  
ميترسيدم از اون پرسيدم: اميد كجاست؟  
بهم گفت ميايد تو دختر خوبى باش يه  
جورى با يه لحن عجيبى باهام حرف  
ميزد اون بهم گفت:

برو دست و روت رو بشورو لباسات رو  
عوض كن كه بريم پيش اميد.

كنار اتاق دشويى بود رفتم و صورتم رو  
شستم و خاكهاى روى لباسم رو با آب تميز  
كردم و بيرون اومدم خيلى ميترسيدم. بد  
جورى درد داشتم اون موقع فكر كنم سه  
يا چهار ماهه بودم اما شكتم هنوز  
كوچيك بود. نمى دونستم با درد لعنتى  
چكار كنم؟. خجالت هم ميكشيدم كه به  
اون مرد ها حرفى بزنم.

بيرون كه اومدم همون مرده كه برام آب  
آورده بود دراز كشيده بود و پيرهن تنش  
نبدو چشمم كه به اون افتاد بهم ميخنيدي.  
اونجا تازه متوجه شدم كه گير چه آدم  
هايى افتادم. دويدم از در اتاق برم بيرون  
در قفل بود. اون مرتيكه دراز كشيده بود  
و به اين در و اون در زدم مى خنيدي. اون  
روز رو هنوز نتونستم فراموش كنم. يادم  
كه ميايد هنوز ترس اون روز تنم رو  
ميلرزونه.

آرزو كه حرف ميزد من سرم پائين بود و  
گوش ميكردم يك دفعه با سكوتش سرم

رو بلند كردم اون داشت گريه مى كرد  
دستاوش جلوى چشماش گرفته بود و اشك  
مى ريخت.

دستاوش از روى صورتش برداشتم و گفتم  
منو ببخش باعث شدم دوباره برات اون  
روزها تكرر بشه. نمى دونم چرا وقتى اون  
حرف ميزد من بدنم به لرزه افتاده بود.  
آرزو دوتا زانو هاشو بغلش گرفت و ادامه  
داد...

اون روز با اون دردى كه داشتم اون سه تا  
مرد از من نگذشتن. آرزو چشماشو خيره  
به ديوار كرده بود و ابروهاشو جمع كرده  
بود و همين جور تعريف ميكرد... چقدر  
وحشتناك بود حتى گوش كردن به اون  
خاطرات تلخ و وحشتناك.

آرزو و ميگفت: كه اون و رو يك هفته  
اونجا نگه داشته بودن و مورد تجاور  
روزانه اون سه تا مرد قرار گرفته بود و در  
همون شب اول بچه اش رو از دست داد.

بهم نگاهى كرد و گفت من واسه خودم  
دنياى ديگه اى ساخته بودم اميد همه  
چيزارو خراب كرد. با چشمان پر از  
التماس بهم نگاهى كرد و با لحن

اجازه داده نا برابرى بين مردم رشد كنه و  
گرنه تو هم همونقدر مهم و با ارزش  
هستى كه يك مرد هست.

حرفم رو قطع كردو گفت تقصير من بود  
اونقدر خودم رو در دنياى ساده خونمون  
زندونى كرده بودم كه دنيايى كه اميد  
بهم نشون داد برام خيلى رنگين تر بود.  
من بهش نگاهى كردم و گفتم اونم تقصير  
تو نبوده

به اون گفتم ميشه ادامه بدى دوست دارم  
بلونم بعدش چى شد؟

آرزو آهى كشيده و گفت: يك هفته اى كه  
اصلاً نمى دونستم كجام با اين كه اصلاً  
خوب نبودم اما انگار اونها قسم خورده  
بودن و قرار بود اونطورى من و بكشن. در

اون يك هفته خيلى دنبال چيزى گشتم كه  
خود كشى كنم اما هيچى نبود غذا نمى  
خوردم ميزدنم و به زور داخل دهنم  
ميدادن كه غذا بخورم. بعد از يك هفته  
چشمام رو بستن و دستام رو بستن  
انداختنم تو ماشين. از اونجا نمى  
دونستم كجا ميبرنم. اما هيچ راه چاره اى  
نداشتم جز منتظر بمونم و ببينم ميخوان



با من ديگه چه كار كنند.

يه احساسى به من ميگفت كه شايد  
اونها به اميد خيانت كردن و بعد از اين  
كه كارشون با من تموم شده منو پيش اون  
دارن ميبرن پيش خودم قول دادم اونهارو  
ول نمى كنم و با دستاى خودم  
ميكشمشون. بعد از گذشت چند ساعت

منو به يك خونه اى بردن اونجا يك زنى  
بود من و تحويل اون دادن و خودشون  
رفتند. اون زن رو كه ديدم دلم گرم شد و  
نتونستم خودم رو نگاهدارم و شروع به  
گريه كردم اما اون براش مهم نبود اون  
حتى زيون من رو نمى فهميد منو به يك  
اتاقى برد و بهم رسيد حالم خيلى خراب  
بود بهم دوا داد واز خستگى و درد ديگه  
هيچى نفهميدم و خوابم برد.

وقتى بيدار شدم تازه بعد از يك هفته  
باورم شده بود كه چى به سرم اومده.  
داشتم ديوانه ميشدم كه چطور اينطور  
ميشيم.

بهبش گفتم: اشتباه ميكنى اين اون  
فرهنگ غلط و عقب مونده است كه  
در اتاق باز شد و زنى ديگه داخل اومد و

بهم لباسخوايى داد كه پيوشم اون هم زيون  
منو نمى فهميد من لباسو به نشونى اين  
كه نمى پوشم پرت كردم و اون از اتاق  
بيرون رفت و چند دقيقه بعد همون زنى  
كه اول ديده بودم داخل اتاق شد و يه  
چيزاى با عصبانيت مى گفت. به زورو بلا  
و كلك لباس رو تنم كرد و دستم و كشيده  
و برد توى اتاق ديگه اى اونجام پسر  
جوانى ايستاده بود به زن يه چيزايى گفت  
و به اون پول داد و اون زن رفت بيرون. اون  
پسر فارسى حرف ميزد و اولين سوالش  
از من بعد از اين كه تنها شديم اين بود:  
شهرت زن به اين خوشگلى رو چطور  
دلش اومد بفروشه؟ ازم پرسيد شهرت  
تنهايى چطور دلش اومد بره آمريكا؟

با اين كه ترس و لرزه سرو پام رو گرفته  
بود از اون پرسيدم: اين حرفها رو كى به  
شما گفته؟ خنديدو گفت الان دوهفته  
ميشه كه قراره تورو بيارن. من از بانو  
( منظوروش همون زن اولى كه من  
ديدمش) شنيدم كه شهرت قصد داره  
بفرستت اينجا. پوله زيادى از بانو گرفته  
بعد با لحنى عجيب بهم نگاهى كرد و  
گفت: خدا خير بده شهرت رو حداقل  
تنها آش نمى خوره.

در حالى كه دورم مى چرخيد گفت: اونم  
آش به اين خوشمزه اى. اون موقع بود كه  
فهميدم اميد منو فروخته حتى قبل از  
اين كه من از ايران خارج بشم. باورم  
نميشد. من و باش به كى اطمينان كرده  
بودم. اميد زندگيه من رو زيرو كرده  
بود. فكر كنم دراون مدت سه چهار سالى  
كه اونجا بودم از من خوب پول دراوردن  
و حتى نداشتن پام رو تنها بزارم تو حياط  
اون خونه نميداشتند زياد با كسى حرف  
بزنم .

من ديگه قبول كرده بودم و يه جورايى  
عادتت شده بود. حتى ديگه لازم نبود به  
زور واسه خوابيدن با كسى آماده ام كنن.  
خودم با دستاى خودم آماده ميشدم و با  
پا هاى خودم داخل اتاق مى رفتم. اونا از  
من خيلى پول در مياوردند. چون ايرونى  
بودم پول بيشترى از اونهايى كه من رو  
انتخاب ميكردن ميگرفت و من رو  
ميفرستاد بيششون. در چند وقت اول به  
بهانه اين كه واسه بيمارم دوا ميخوردم  
به من مواد ميدادن و بعداً فهميدم كه  
معتاد شدم. ديگه اونجا موندنم برام  
مجبورى بود. راستش يه جورايى هم  
داشتم از خودم انتقام ميگرفتم. برام  
سخت بود بى خبر از همه جا مثل  
آدمهاى مرده زندگى كردن. اما با اون حال

چند بار به يكى از همونهايى كه اكثر  
ميومد التماس كردم يه جورى ببرتم  
بيرون اما هيچ فرقى نداشت. مردا اونجا  
مثل حيواناتى وحشى ميومدن و مى  
رفتند. التماس هاى من واسه هيچ  
كدموشون فايده نداشت.  
تا اين كه يه شب يكى اومد و گفت كه  
قراره پليس بريزه و دم و دستگاه رو جمع  
كنه و وقتى همه به خودشون افتاده بودن  
من به يكى از همون زنهای اونجا گفتم  
خوبه حداقل به پليس شكايه ميكنيم.  
اون بهم گفت: از پليس اينجا دور بمونى  
بهتره اونها به غير از فايده خودشون  
هيچى نمى شناسن.  
اون شب من فهميدم اونجا به غير از  
دختر ها حتى پسر بچه هايى رو هم كه يا  
دزديده بودن و يا واسه پول خونودهاشون  
اونها رو اونجا گذاشته بودن رو هم  
ميفروختن. و غير از اين اونجا محل  
پخش مواد هم بود.  
همون شب پرويز اومده بود اونجا و قرار  
بود من برم پيشش اما چون همه به  
خودشون افتاده بودن همون زن(بانو) همه  
ما رو ميخواست باهم به يكى ديگه  
بفروشه كه پرويز از اون پولى كه واسه من  
تعيين شده بود بيشتر داد و من رو تنهايى  
خريد و با خودش بيرون آورد.

بيرون اما هيچ فرقى نداشت. مردا اونجا  
مثل حيواناتى وحشى ميومدن و مى  
رفتند. التماس هاى من واسه هيچ  
كدموشون فايده نداشت.

تا اين كه يه شب يكى اومد و گفت كه  
قراره پليس بريزه و دم و دستگاه رو جمع  
كنه و وقتى همه به خودشون افتاده بودن  
من به يكى از همون زنهای اونجا گفتم  
خوبه حداقل به پليس شكايه ميكنيم.  
اون بهم گفت: از پليس اينجا دور بمونى  
بهتره اونها به غير از فايده خودشون  
هيچى نمى شناسن.

اون شب من فهميدم اونجا به غير از  
دختر ها حتى پسر بچه هايى رو هم كه يا  
دزديده بودن و يا واسه پول خونودهاشون  
اونها رو اونجا گذاشته بودن رو هم  
ميفروختن. و غير از اين اونجا محل  
پخش مواد هم بود.

همون شب پرويز اومده بود اونجا و قرار  
بود من برم پيشش اما چون همه به  
خودشون افتاده بودن همون زن(بانو) همه  
ما رو ميخواست باهم به يكى ديگه  
بفروشه كه پرويز از اون پولى كه واسه من  
تعيين شده بود بيشتر داد و من رو تنهايى  
خريد و با خودش بيرون آورد.

من مى خواستم فرار كنم اما وقتى از در  
بيرون رفتم خيلى ترسيدم. جاى  
واحشتناكى بود تصميم گرفتم صبر كنم  
تا صبح بشه آخه شبها صدای گرگ  
شنيده بودم . فقط ترسم از همين بود و گر  
نه ديگه چيزى نداشتم كه ازش بترسم.  
پرويز منو به خونه خوش برد و مثل يه  
مهمون ازم پذيرايى كرد. اون شب حتى تو  
اتاق من هم نيوادم. صبح كه شد پرويز از  
خواب بيدارم كرد و برام صبحانه آورد و  
چون بهم مواد نرسيده بود حالم خراب  
بود. اما پرويز برام مواد آورد. وقتى  
پرويز ميخواست بره بيرون ازش پرسيدم  
تومگه ديونه اى يا مريضى كه از اون  
طور جايى من و آوردى و خودت سرت تو  
كار خودته؟ اون از دم در اتاق بر گشت و  
نشست رو بروم بهم گفت: من اينم. عشق  
من مواده. اگه مواد بودى تمومت  
ميكردم. اما حيف كه زنى.

راستش از اين حرفش خيالم راحت شد.  
چند روزى اونجا بودم بعد از اونهمه وقت  
يه جاى امن پيدا كرده بودم.  
چند بارى به خونه دوست اميد كه  
هميشه اونجا بهش زنگ ميزدم زنگ  
زدم. اما هيچكى درست جوابم رو نداد.  
فقط فهميدم اميد رفته تركيه. مطمئن  
شده بودم كه اميد من رو فروخته  
بود. خونه همساييمون كه زنگ زدم زن  
همسايه هم چى تونست نفرينم كرد و بلو

مىومد التماس كردم يه جورى ببرتم  
بيرون اما هيچ فرقى نداشت. مردا اونجا  
مثل حيواناتى وحشى ميومدن و مى  
رفتند. التماس هاى من واسه هيچ  
كدموشون فايده نداشت.  
تا اين كه يه شب يكى اومد و گفت كه  
قراره پليس بريزه و دم و دستگاه رو جمع  
كنه و وقتى همه به خودشون افتاده بودن  
من به يكى از همون زنهای اونجا گفتم  
خوبه حداقل به پليس شكايه ميكنيم.  
اون بهم گفت: از پليس اينجا دور بمونى  
بهتره اونها به غير از فايده خودشون  
هيچى نمى شناسن.  
اون شب من فهميدم اونجا به غير از  
دختر ها حتى پسر بچه هايى رو هم كه يا  
دزديده بودن و يا واسه پول خونودهاشون  
اونها رو اونجا گذاشته بودن رو هم  
ميفروختن. و غير از اين اونجا محل  
پخش مواد هم بود.  
همون شب پرويز اومده بود اونجا و قرار  
بود من برم پيشش اما چون همه به  
خودشون افتاده بودن همون زن(بانو) همه  
ما رو ميخواست باهم به يكى ديگه  
بفروشه كه پرويز از اون پولى كه واسه من  
تعيين شده بود بيشتر داد و من رو تنهايى  
خريد و با خودش بيرون آورد.

اون شب لب مرز خودش نیومد و یکی دیگه اومد و گفت امید فرستادتش. دوست امید اونیه که اومده بود دنبالم رو میشناخت. میترسیدم اما چاره ای جز با اون رفتن نداشتم.

چند بار خونه عوض کردیم حتی از اون شهر هم بیرون اومدیم. اما نمی دونم از کجا حتی این جا منو پیدا کردن. تا حالا چند بار چند نفر در خونم اومدن و ازم خواستن یا اونا باشم.

اما من مجبورم ساکت باشم و فقط تا می تونم در خونم رو به روی هر کسی باز نکنم. آخه پرویز با کسی به خاطر من دعوا نمی کنه. فقط تا موردی پیش میاد خونه رو عوض میکنه و میلوئم این براش ساخته. اون نمیخواد کسی از گذشته من خبر دار بشه. اون یه جورایی به من علاقه داره. منم اون و دوست دارم اون من و از زندگی که با مرگ فرقی نداشت نجاتم داده و من تا زنده ام فراموش نمیکنم. من زندگیم رو مدیون پرویزم

آرزو در حالی که برام حرف میزد قطرات سبک اشک از روی گونه هاش بروی چادرش میریخت. پرسیدم: بعدش چی شد بهم نگاهی کرد و گفت همینیه که میبیتی.

پرسیدم پرویز هم ایرانیه؟ گفت نه اون بلوچه. بلوچ پاکستان.

بهبش گفتم پس تو در حال حاضر هم در سختی هستی؟ بهم گفت: آگه می بینی دارم گریه می کنم واسه اینکه که بعد از

این همه مدت دارم واسه یکی درد دل می کنم من امروز که با تو حرف زدم دوباره یاد اومد که منم دختری بودم با هزار امید و آرزو. که نه به امیدم رسیدم نه به آرزو هام. الا ن فقط یه آرزو برام مونده که امید رو ببینم و ازش بپرسم: امید!!! مگه من با تو چکار کرده بودم که این بلا رو سرم آوردی؟ آگه دوسم نداشتی خوب بهم می گفتی. یا آگه از من بدت میومد من رو می کشتی که بهتر از این بود که زنده به گورم کنی. فقط یه بار می خوام بدونم قیمت این عشق من به تو چقدر بود.

آرزو با چشمها پر اشکش بهم رو کرد و با صدای پر بغضش بهم گفت: خیلی دلم می خواد بدونم من و چند فروخت؟؟

چهره معصومانه آرزو و اشک هایی که از رنک و بوی اونها معلوم بود یگراست از قلب اون دارن سرازیر میشن رو دیدن و ساکت موندن امکان نداشت. من هم با اون اشک ریختم دستاشو گرفتم توی دستام. دستاش یخ کرده بود. نمی دونم گرمیه دستام واسه گرم کردن دستاش کافی بود یا نه؟ بهش گفتم من همه تلاشم رو می کنم تا تو رو از این جا نجات بدن من تنها راه کمکم به تو همینه که صدای تو رو به جایی برسونه که منتظرن به تو و امسال تو کمک کنن و از حق تو دفاع کنن. بهش گفتم از پرویز هم نترس...

آرزو حرفم رو قطع کرد و گفت: پرویز کمک بزرگی رو در حق من کرد. دل پاکی

داره. من از زندگیم راضیم دیگه هیچی نمی خوام. ببین اولش هم به تو گفتم خواهش میکنم برام درد سر درست نکنی. من گذشته تلخی داشتم اما الان از زندگیم گله ندارم.

از آرزو پرسیدم: بهم اجازه میدی اسم خودت رو بدونم؟ صورتش رو روی زانو های جمجمش گذاشت و با مکث کوتاهی گفت: نیلوفر

اما من خودم هم نیلوفر رو فراموش کردم، من دارم آرزو رو زندگی میکنم پس آرزو صدام کن. تا یادم بره نیلوفر بودنم رو.

داشتم به حرفاش گوش می دادم که به ساعت نگاه کرد و گفت: آگه می شه برو چون پرویز میاد. نمی خوام ببینتت. آگه بفهمه من در مورد گذشته با کسی حرف زدم ازم ناراحت میشه. اون مرد آرومیته از درد سر و این حرفها خوشش نیامد. آگه بفهمه من با تو در مورد گذشته صحبت کردم همین امروز خونه رو عوض میکنه. و چند بار بهم گفته واسه زندگی میخواد بیرتم دهات خودشون پیش مادرش. واسه همین نمی خوام بهانه دستش بیاد واسه زودتر رفتن به اونجا.

از اون پرسیدم دهات اون کجاست؟ آرزو گفت: اسمش رو بلد نیستم. تا حالا نرفتم اونجا.

از اون پرسیدم: خونه بانو کجا بود: بهم گفت: اونم نمیدونم اسم شهرش چی بود. اما وقتی با پرویز اسباب کشی کردیم به اینجا تقریباً ۲ یا ۳ ساعت دور بود.

بعدش بهم نگاه کرد و گفت داری از من بازپرسی میکنی. ببین ازت خواهش میکنم برام درد سر درست نکن. من نه کسی رو میشناسم نه جایی رو بلدم. با این کارت بین منو پرویز مشکل ایجاد خواهی کرد.

بهبش نگاهی کردم و گفتم اولاً من نمیخوام برات مشکل ایجاد کنم و واسه تو درد سر درست کنم. من فقط دلم میخواد به تو کمک کنم. میخوام ناله های فرو خورده و مانده در دلت را فریاد بزنم. ناله های تو، درد دلهای تو میتونه کمک بزرگی در حق کسانی باشه که سرگذشتی چون تو رو دارن.

بهم نگاهی مرد و گفت من واقعاً نه جایی رو بلدم و نه کسی رو میشناسم. حالا خواهش میکنم برو. وقتی می خواستم حرکت کنم ازم خواهش کرد که دوباره هیچ وقت اونجا نزم. بهش شماره تلفنم رو دادم اما اون برگه ای که شمارم روش بود رو از من نگرفت و ازم خواست فراموشش کنم.

بهبش نگاهی کردم و گفتم: من نمی تونم تو و سر گذشت تلخ تو رو فراموش کنم. ازم پرسید واقعاً تو می خوای سرگذشت منو بنویسم؟ گفتم آره آگه از نظر تو مشکلی نداره

اون باز این حرفش رو تکرار کرد که: خواهش میکنم برام درد سر درست نکنی من الان از زندگیم راضیم از اون پرسیدم: میخوای از قول تو چیزی بنویسم؟ نگاهی کرد و گفت آره

بنویسم: ( امید آگه هنوز زنده ای ازت خواهش میکنم بالایی که به سر من آوردی رو سر هیچ دختر دیگه ای نیار، نزار نیلوفر دیگه ای مثل من این طوری خشک بشه، فقط یه سوال دارم ازت که جوابش رو به خودت بده... فکر میکنی تو خوشبختی؟؟ )

اون این کلمات رو خیلی با احساس بیان کرد و بدون هیچ حرف داخل خونش شد. نگاهم کرد و در رو بست. در تمام مسیر راه چهره اون جلوی نظرم بود. با خودم فکر میکردم آرزوهای زیبا و ساده نیلوفر را چه کسی به باد داد. چه کسی غنچه های آرزوی نیلوفر را به قیچی سپرد. چه کسی نیلوفر جوان را آرزو به دل کرد؟؟ این زخمهای رو تن و روح نیلوفر حق او نبود. شایسته او نبود. سهم او از زندگی در این دنیا نیست. چه کسی حق یک زندگی امن و تضمین شده را از نیلوفرها میگیرد؟؟؟ این جهان تا کی میخواد اینگونه زندگی ها را درو کند؟ تا کی نیلوفرهایی که هنوز در قنداق هستند باید منتظر چنین فجایعی باشند؟؟؟ این سوالات چون رگبار بارانی به ذهن من حمله میکنند. در روح سیلابی راه افتاده است که میخواد تمام بنیادهای نابرابر و غیر انسانی این دنیای وارونه را زیور رو کند.

گردد و حق هیچگونه اعتراضی نیز برای زنان وجود ندارد. کوچکترین بانگ اعتراض، دستگیری و زندان را به همراه دارد که پشت آن میله ها، تحقیر، شکنجه و حتی تجاوز در انتظار است. چنانکه بارها این موارد در ایران اتفاق افتاده است و زنان آزادیخواه بسیاری به این سرنوشت دچار گردیده اند. آیا می توانم اجازه دهم دختری را که از جان بیشتر دوست دارم نیز سرنوشتی همانند مادر و دیگر زنان در آن جامعه داشته باشد. متوسط مردان جامعه اش که با دید تحقیر به او می نگرند و هیچگونه حقوق فردی و اجتماعی برای او نمی شناسند، شکنجه شود و یا به موجب اعتراض به این شرایط سر از زندان و قتلگاه درآورد؟ من به ناچار بهترین راه را فرار از این منجلاب دانستم تا خود و دخترم بتوانیم چشم امید به فرداها بدوزیم.

باز پدر پدرش طبق قانون برای گرفتن سرپرستی اون نسبت به مادر ارجحیت دارد. مملکتی که در آن قوانین غیر انسانی و به خصوص زن ستیز، چه در امور اجتماعی و چه در امور خصوصی محدودیتها و محرومیتهای زیادی را برای زنان در نظر گرفته است. در قانون ارث حق زن از ماترک نصف برادرش پیش بینی شده است و در قانون شهادت، شهادت زن نصف شهادت مرد شمرده شده است. هر مردی به بهانه های واهی می تواند چهار همسر برگزیند و در مواردی که زنش از هم خوابگی با او خودداری ورزد او را به باد کتک گیرد.

قانون حق طلاق را به مرد می دهد و زن همیشه باید تابع شوهر باشد و در هر امری حتی خروج از خانه و دیدار پدر و مادرش نیاز به اجازه او دارد. این موارد نمونه قوانینی است که علیه زن در جامعه اسلامی ایران اجرا می

چوب و تازانیه بود، دریافتم که سالها زندگیم را باخته ام.

مگر آرزوی من چه بود؟ آیا حداقل دستمزد من این نبود که با همه مشکلات، زندگی آرامی داشته باشم؟ تصمیم گرفتم با تمام وجود مشکلات زندگی را تنها به خاطر دختر عزیزم تحمل کنم اما شدت شکنجه و کتکهایی که بی دلیل به من حواله می گردید، تحقیرها و اهانت ها به حدی بود که دیگر نتوانستم تاب بیاورم و تصمیم گرفتم تا جان خود و فرزندم را رهایی بخشم و از آن خانه که شکنجه گاه من بود بگریزم.

اما چگونه فرزندم را نجات دهم؟ قانون مملکتی که در آن زندگی می کنم این حق را به من نمی دهد. منی که فرزندم را به دنیا آوردم، به پایش زجرها کشیدم و با خون دل پروردم به عنوان یک مادر هیچ حقی بر او ندارم زیرا که حق نگهداری فرزند با پدر است. حتی اگر پدر نداشت

## در دفاع جان و زندگی خود و دخترم از ایران گریخته ام سوسن ضیایی

سختیهای زندگی جنگیدم و هر لحظه به استشار زندگی تن در دادم، بدون داشتن حقی در زندگی و یا حتی دلخوشی کوچکی پایه پای او در خانه و در بیرون از منزل به کارهایی که خارج از نیرو و توانایی ام بود پرداختم و وظایف زناشویی را بدون چون و چرا گردن نهادم، به مانند لباس تکراری و کهنه ای که دوران استفاده اش سرآمده و دیگر جذابیتی برای صاحبش ندارد مورد بی مهری قرار گرفتم و یک روز سرد و سیاه که دست دختری را گرفتم و او را بر دسترنج سالها زندگیم، کاشانه ام نشاند و وقتی دردآلو و رنجیده اعتراض کردم، تنها پاسخ آن و تنها پاداش این سالها

آیا هیچگاه در زندگی به لحظه ای رسیده ای که دیگر انگیزه ای برای زنده ماندن در این دنیای بزرگ نداشته باشی و آنگاه وقتی دو چشم معصوم و دوست بی پناه را می بینی که صاحب آن دختر کوچکی است که در تمام زندگی هیچ امیدیه به غیر از تو ندارد، در یک لحظه شور زندگی و نیروی امید در درونت به جوش آید و برای نجات او که نیمی از وجودت است به مبارزه با شرایطی برخیزی که سعی در نابودی او دارد؟

وقتی بعد از سالها زندگی با مردی که همه وجودم را، زیبایی و جوانی ام را، سلامتی ام را در خانه اش به حراج گذاشتم و با ایشار با مشکلات و



## از میان نامه های شما

### دردنامه های یک زن پناهجو

### نامه های رویا غریب به فدراسیون

آزاد نیستم تا بتونم آزادی رو پیدا کنم، روح قلبم جسمم و توانم همه وهمه بازیچه درد پناهندگی شده و از من چیزی به جز یک موجود درمانده و افسرده که هر لحظه به مرگ فکر میکنه چیزی به جا نمونده. حتی امید به زندگی جایی نداره، بگو من چه کنم؟ مدتیست سایه مخوف خودکشی بر روی زندگیم چتر پهن کرده و هر چه سعی میکنم از فرار کنم میاد دنبالم از سردی گور میترسم از ندیدن دوباره چهره معصوم دخترم لرزه به تنم میفته اما راهی نیست جز مرگ. دستام برای دفاع بسته شده خستم خسته تر از اون که نفهام بالا بیاد. شما بگو چکار کنم؟ هر کاری به قیمت آزادی روحم هر کاری به قیمت آزادی انسانیت

آدرس وبلاگم رو بگذارید تا همه بدونن که وسعت ظلم بینهایتیه. دست نوشته های یک زن به جرم زن بودن و یک مادر به جرم مادر بودن با نام و نشانی کم

### نامه های دیگر:

#### نامه اول:

با سلام خدمت شما دوست عزیز قبل از هر چیز ازتون خواهش دارم که مشکل من بین من و شما بمونه. من در انگلستان زندگی می کنم و ۲ سال و نیمه که اینجا هستم و با شوهر و فرزندم زندگی می کنم. متأسفانه کیس من و شوهرم هر دو رد شده و من نامه ترک خاک گرفتم ۱ ماه قبل از اینکه بچه به دنیا بیاد منو با اون وضع از خونه بیرون کردن چون کیس بسته شده بود و چون هنوز بچه نداشتم ساپورتم قطع شد. واسه اینکه سر پناهی نداشتم و دکتر من به من نامه داد به من به خونه دیگه دادن که

در حال حاضر اینجا هستم. مشکل من اینه که با توجه به شرایط سختی که دارم شوهرم منو بیشتر وقتا کتک میزنه اگر هر چی میگه به حرفش بی چون و چرا گوش نکنم تا حد مرگ منو میزنه آخه من هم آدمم و حق زندگی و آرامش دارم من واقعا احساس بردگی میکنم و اعتماد به نفسم رو از دست دادم چند شب پیش منو اینقدر کتک زد که چرا به بچه زیاد غذا دادم. و با مشت و لگد به جون افتاد و اینقدر زد تو چشمم که کاملا سیاه شده و بینی ام ورم کرده و اینقدر به گردنم فشار آورد که داشت خفم میکرد همش به من میگه من مرد خونه هستم و تو به عنوان یک زن باید بردگی منو بکنی و صدات در نیاد بعد از اون همه کتک زدن که دهنم رو پر از خون کرد تلفن و موبایلم رو برداشت که نتونم به کسی یا جایی زنگ بزنم. بعد هم به من گفت تو که فقط بچه داری میکنی و تو خونه هستی و پول در نمیاری مثل انگل میمونی و باید بری بمیری میگه من کار میکنم پول در میارم پس تو باید همه جوره خواسته منو بر آورده کنی. همیشه موقع دعوا به زور با من سکس میکنه معذرت میخوام که میگم اما سکس نا معقول و انال سکس که منو به حد جنون می کشونه دلم میخواد بمیرم. منم که تو شرایط روحی بدی بودم رفتم و هر چی قرص تو کشو داشتم ریختم تو لیوان و جلو چشمم خوردم. باورم نمیشد که این کارو بکنم بعد دائم سرم رو به دیوار میکوبید که تو که میخوای بمیری وقتی این کارو بکن که من خونه نیستم تا اگر هم مردی واسه من دردرس درست نشه. بعد هم کلید در رو برداشت و دوباره کلی منو کتک زد. من هم با حال بدی که داشتم فقط سعی کردم از جلو چشمش دور بشم تا بیشتر از این کتک نخورم بچه همش جیغ میکشید دلم ریش ریش میشد واقعا دلم میخواست منو میکشت تا راحت بشم. تا صبح از درد معده که ناشی از قرصا بود و از درد کتک

نخواستیدم. به خدا خجالت میکشتم که به عنوان یک زن اینقدر تحقیر میشم. نمیتونم ازش جدا بشم چون برادرم تو ایران اگه بفهمه منو میکشه مامانم و بابام هم از غصه خودشو میکشه از طرفی اگه ازش جدا بشم چه به سر بچم میاد؟ سوشال سرویس بچمو میگیره من که تنهایی نمیتونم بزرگش کنم اگه کیس قبول شده بود حداقل به حمایت این دولت امیدوار بودم اما حالا چی هر آن ممکنه که دیپورتم کنن به اون جهنمی که ازش فرار کردم. بهترین راه اینه که بمیرم آخه شوهرم هم همینو میگه که باید خودمو بکشم تا راحت بشم اما وقتی فکر میکنم مامان بیچارم از غصه دق میکنه میگم تحمل میکنم اما الان ۲۷ سال دارم کلی موی سفید دارم تو این کشور خیلی به من ظلم شد و شوهرم هم از بی کسی من سوء استفاده کرد واقعا نمیدونم چکار کنم؟؟؟؟؟ من به معلم بودم و واسه خودم احترام داشتم اما حالا چی؟ تبدیل شدنم به یه انگل که فقط بچه داری و خانه داری میکنم چون اجازه کار ندارم نمیتونم تواناییهامو نشون بدم اینم از زندگی من. هیچ وقت فکر نمیکردم به اینجا برسم هیچ وقت. ببخشید که وقت با ارزشتون رو گرفتم آخه به کی بگم که افتادم تو یه مرداب که رهایی ازش با حق اقامت تو این کشور لغنتی ممکنه. من یه زنم کی گفته که باید در حقم ظلم بشه چرا نباید دوست داشته باشم چرا نباید تصمیم بگیرم چرا اسیر شدم؟ چرا باید هر بار از درد کتک به خودم بیچم؟ قبل از ازدواجم هم از برادرم کتک میخوردم چون یه بار تلفنی با پسری که یه روزی دوستش داشتم حرف زدم واسه همین ۳ روز تو خونه زندانی شدم و اجازه رفتن به دانشگاه رو نداشتم و فقط کتک خوردم چون برادرم عضو سپاه و بسیج بود و می گفت که من با این کارم باعث سر شکستگی او شدم. بعد از اون هم با هر بار زنگ تلفن اگه مزاحم بود و صحبت نمیکرد من باید

### نامه دوم:

با سلام مجدد خدمت شما آقای حسینی ببخشید که دیر جواب دادم آخه شرایط روحی مناسبی ندارم. یعنی امیندی به آینده ندارم و ترس بازگشت به ایران داره منو داغون میکنه. تمام درها بسته شده. هر چی بیشتر تلاش میکنم کمتر نتیجه میگیرم. خسته ام. حالا دیگه نیازی به هیچ چیزی ندارم واسه مردن آماده ام زندگی پر از رنج و سختی اونم تو غربت منو از پا در آورده. ببینید بازم دارم پرحرفی میکنم.

**پناهندگی حق هر کسی است که از استبداد و اسلام سیاسی و بی حقوقی میگریزد**

کمکی نکرد بلکه با بی عملی و دست روی دست گذاشتن در واقع در رانده شدن من به این وضعیت، سهیم گردید. قابل ذکر است که من در سن ۲۲ سالگی وارد انگلیس شدم و امروز ۲۸ سال دارم. ۶ سال از بهترین سالهای عمرم بیهوده گذشت. بهترین سالهایی که می توانستم به بهترین نحو از آن استفاده کنم با فشارهای روانی و سرگردانی سپری شد. در این لحظات سخت وجدان بیدار خیر خواهان و همه کسانی که برای بهبود جامعه بشری تلاش می کنند را به استمداد می طلبم



مسائلی بود که ناراحتی های روحی و روانی مرا صد چندان کرد تا جایی که کارم به بیمارستان و پزشک کشیده شد که مدارک آن در پرونده ام موجود می باشد. این مشکلات زمانی شدت پیدا کرد که پس از گذشت چهار سال و نیم با دریافت جواب منفی قطع سا پورت مالی دولتی کشوری که پناهنده آن شدم ضربه دیگری را بر من وارد آورد ریزش موهای سر و صورت ام جمله این مشکلات روحی و روانی بود زمانی که جواب منفی دریافت نمودم از یک طرف و عدم قبول فرجام خواهی من از سوی دادگاه تجدید نظر مرا به شدت نگران تر نموده است. عدالت حکم می کند تا آخرین مطالب عنوان شده و دفاعیه امثال من شنیده شود و سپس قضاوت گردد که متاسفانه وزارت کشور انگلیس بی توجهی نموده و وکیل اولیه در این اوضاع تنها بمن

وضعیت ناپسمان را حس می کنند. در اعتراض به این وضعیت اسفناک و غیر انسانی، بخشی از جوانان را واداشت تا خانواده و دوست و همه آنچه های که به آن احساس تعلق داشتند رها کنند و از کشور خارج شوند. و این شروع یک آوارگی تمام عیار است یکی از نمونه های آن جوانان خود من هستم. من بیش از شش سال از ورودم به کشور انگلیس می گذر زمانی نزدیک به چهار سال آن را در انتظار انجام مصاحبه وزارت کشور مطبوع سپری گشت و درست از شروع آغاز این مدت اضطراب و دلهره و نگرانی برای آینده ام در من پدیدار گشت تا جایی که مرا دچار نوسانات روحی و افسردگی نموده بلا تکلیفی و سردرگمی و عدم اطمینان به فردا و اینکه باز گشت من به کشورم چه مشکلات دیگری را مجدداً برایم به وجود خواهد آورد

برم حرف بزنم هر چند که دردی از من دوا نمیشه. باید برم به کی بگم که اقامت اینجا حقیقه که از من و خانوادم گرفته شده و منو به نیستی کشونده. از این همه عجز و ناتوانی خجالت میکشم. از اینکه اینقدر درمانده شدم که وقت شما رو میگیرم احساس حقارت میکنم. چی از من مونده؟ به جز خاطرات تلخ کتکهای برادرم.؟؟؟ من معذرت میخوام کاری که بلدم معذرت خواهی کردن.

## عادلانه نیست

اشکان نریمانی از انگلستان

بعلت تبعیض اشکار طبقاتی، به علت نبود کوچکترین آزادی در ایران، به علت فضای خفقان، بسیاری از جوانان در کشور دچار بیماری های روحی و روانی شده اند. جوانان این

غربت منو از پا در آورده ببینید بازم دارم پرحرفی میکنم. من نمیتونم با شما تماس بگیرم چون اگه همسرم بفهمه خیلی ناراحت میشه و میدونم که همین بهانه کتک های بعدی میشه. شما رو به خدا قسم میدم فقط به من بگید چکار کنم که بتونم اینجا حداقل اقامت بگیرم و منو برنگردونن. نزدیک به ۲ ساله که هر شب واسه من به اندازه یک قرن میگزره از ترس اینکه مامور امیگریشن نیاد منو دیپورت کنه آخه اینا رحم ندارن. منو که ۷ ماهه باردار بودم با استرس و درد کشوندن به دادگاه و منفی دادن. از شون متنفرم. از همه کسانی که سرنوشت آدمها واسه شون مهم نیست متنفرم. به خدا از زندگی سپرم. میدونم آدمایی هستن که شرایطشون از من هم بدتره اما من هم خیلی سختی کشیدم. اینا حتی به روانپزشک به من معرفی نمیکنن که

## کثیف ترین شگرد تبلیغاتی راسیستهای سوئیس

است از حزب مردم انتقاد کرده و پیشنهاد های این حزب را کاملاً نژاد پرستانه توصیف کرده است. ژان زیگلر علاوه بر اینکه آمار ارائه شده توسط حزب مردم را رد می کند، پیشنهاد اخراج تمام خانواده افراد خطاکار را بسیار عجیب و بی منطق و توهین بی به سنت دموکراسی سوئیس می خواند.

انتخابات ملی سوئیس ماه آینده برگزار می شود و برخی از ناظران می گویند بی مناسبت نیست که حزب مورد بحث، مبارزه خود را در چنین موقعی به راه انداخته است. به گفته این ناظران، موضع انعطاف ناپذیر حزب مردم در مورد مهاجران ممکن است سبب افزایش طرفداران این حزب شود.

سوئیس به بی بی سی گفت فرزندان مهاجرانی که از شبه جزیره بالکان و ترکیه می آیند، مسئول بیشتر اغتشاشها و بی نظمیهای اند که در مدارس سوئیس اتفاق می افتد. این سخنگو همچنین گفت در سوئیس بیشتر زندانیان از مهاجرینند.

سوسیالیستهای سوئیس با این اظهارنظرها موافق نیستند.

در همین حال برخی که ادعا می کنند این پوسترها مغایر با قانون ضد تبعیض نژادی است و خواهان جمع کردن آنها هستند.

ژان زیگلر، نماینده سوسیالیست پیشین پارلمان سوئیس که اکنون استاد جامعه شناسی در دانشگاه ژنو

حزب راسیست و ملی گرای موسوم به حزب مردم سوئیس، برای مقابله با جرائم، پوسترهایی چاپ کرده است که سه گوسفند سفید را نشان می دهد که یک گوسفند سیاه را از روی پرچم سوئیس با لگد بیرون می اندازند، زیر این تصویر نوشته شده: برای امنیت بیشتر.

این حزب که بزرگترین حزب سوئیس و عضو دولت ائتلافی این کشور است، سعی می کند به اندازه کافی، یعنی یکصد هزار امضا جمع کند تا دولت وادار به برگزاری همه پرسی بر سر قانون پیشنهادی این حزب شود. طبق قانون پیشنهادی چنانچه مهاجری مرتکب جرم جدی شود تمام خانواده او از سوئیس اخراج می شوند یکی از سخنگویان حزب مردم



پوستر حزب مردم سوئیس

تنها با مبارزه متشکل میتوان از حق پناهندگی برخوردار شد

## اخبار پناهندگی جمع آوری کننده: زهره آزادی

### عفو بین الملل: ایرانیان مسیحی شده به کشورشان برنگردند، خطرناک است!

مارگارت تیلور مدعی شد: "ممکن است نوکیشان ایرانی در صورت بازگشت به کشورشان با خطر حمله گروه های تندرو، ممنوعیت اشتغال، بازداشت و حتی شکنجه روبرو شوند." عصر ایران- سازمان عفو بین الملل بازگرداندن ایرانیان مسیحی شده به کشورشان را خطرناک توصیف کرد! به گزارش عصر ایران ( asriran.com) به نقل از پایگاه خبری "اسکوپ"، در پی تصمیم مقامات نیوزیلندی برای بازگرداندن یک پناهجوی ایرانی به کشورش، مدیر هماهنگ کننده آوارگان عفو بین الملل در نیوزیلند اعلام کرد که این سازمان با بازگشت نوکیشان مسیحی به ایران مخالف است. مارگارت تیلور مدعی شد: "هرچند طی بیش از ده سال گذشته هیچگونه مجازات مرگ برای ارتداد یا تغییر مذهب در ایران وجود نداشته اما ممکن است نوکیشان ایرانی در صورت بازگشت به کشورشان با خطر حمله گروه های تندرو، ممنوعیت اشتغال، بازداشت و حتی شکنجه روبرو شوند." وی افزود: بنابراین درخواست ما این است که تا زمان حصول امنیت برای بازگشت به ایران، این افراد به نحوی مورد حمایت قرار گیرند. این اظهارات پس از آن صورت می گیرد که دولت نیوزیلند اخیرا خواهان اخراج یک پناهجوی ایرانی با نام "علیرضا پناه" و بازگرداندن وی به ایران شده است. "پناه" دو سال گذشته را در زندان شهر اوکلند نیوزیلند سپری کرد و اخیرا به قید ضمانت و به شرط دست کشیدن از اعتصاب غذای دو ماهه خود آزاد شد. نیوزیلند معتقد است که پناه یک مسیحی واقعی نیست و صرفا با بیان این ادعا در صدد دریافت تابعیت نیوزیلند است.

تظاهر به مسیحی شدن یکی از شگردهایی است که برخی ایرانیان جویای پناهندگی به آن تمسک می کنند. شایان ذکر است در قانون مجازات

اسلامی که در ایران اجرا می شود برای ارتداد هیچگونه مجازاتی در نظر گرفته نشده است.

### یونان پناهجویان ایرانی را با قایق بادی در دریا رها کرد

خبرگزاری فرانسه از آنکارا به نقل از خبرگزاری آنتولوئی گزارش داد نیروهای گارد ساحلی ترکیه امروز ۲۴ پناهجوی ایرانی و افغان را نجات دادند که مقامات یونانی را متهم کرده اند آنان را با یک قایق بادی سوراخ در وسط دریای اژه رها کرده اند. گارد ساحلی ترکیه پناهجویان را در استان از میسر واقع در غرب این کشور در حاشیه شهر دیکلی پیدا کردند. این شهر دقیقا در مقابل جزیره یونانی لسبوس قرار دارد. آنها با یک قایق بادی از ترکیه به سوی جزیره لسبوس در حال حرکت بودند که نیروهای گارد ساحلی یونان آنان را بازداشت کردند. این پناهجویان اعلام کردند نیروهای گارد ساحلی یونان سپس آنها را به قایق بادی خود بازگرداندند و پس از سوراخ کردن قایق بادی، آنان را وارد آبهای سرزمینی ترکیه کردند. سال گذشته نیز گروهی از پناهجویان به نیروهای ترکیه که آنها را نجات داده بودند، گفتند که مقامات یونانی آنها را در دریا رها کرده اند. از میان آنان شش نفر غرق شده بودند و سه تن دیگر ناپدید شدند

### قطب شمال و یک ایرانی پناهنده به آخر دنیا!

مجمع الجزایر سوالبارد، سرزمینی خشن و سرد، آخرین ایستگاه قبل از رسیدن به سرزمین پر از برف و یخبندان قطب شمال است که امروزه به پناهگاه مردمانی از ۳۰ کشور جهان بدل شده است. این مجمع الجزایر که متعلق به نروژ است، منطقه ای استراتژیک به شمار می رود که دارای ترکیبی از معدنیات روسی و نروژی و پناهنده های رانده شده از دیگر نقاط دنیا و محققان بین المللی از جمله دانشمندان علاقه مند به گرم شدن زمین است. لانیگریبین، مرکز این منطقه سرد، میزبان ۱۸۰۰ نفر است که در زمستان ها میانگین دمای هوا ۱۲ درجه زیر صفر است و آفتاب به مدت دو ماه به صورت کامل ناپدید می

شود. لانیگریبین، مرکز این منطقه سرد، میزبان ۱۸۰۰ نفر است که در زمستان ها میانگین دمای هوا ۱۲ درجه زیر صفر است و آفتاب به مدت دو ماه به صورت کامل ناپدید می شود. این شهر سابقا معدنی در میان کوه های اطراف، کلبه های معدنیچیان و زمین سنگلاخ کوچک جلوه می کند. خانه های چوبی رنگارنگ در کنار جاده به چشم می خورد، جایی که گوزن های قطب شمال در کنار آنها قدم می زنند و نور زمستانی فضا را روشن می کند. در این شهر، اقلیت هایی به ویژه از تایلند زندگی می کنند که اولین نفر آنها زمانی به این سرزمین قدم نهاد که با یک نروژی در تعطیلات تابستانی وی در تایلند آشنا شد. دیگران به دنبال دهان به دهان گشتن این خبر از پی او راه افتادند. یک زن تایلندی که در میهمانخانه ای همزمان سه شغل آشپزی، خدمتکاری و ماساژ را بر عهده دارد می گوید: در ابتدا من خیلی سرمایی بودم و برای همین از سوالبارد خوشم نمی آمد ولی الان خیلی خوب است. سوالبارد سیاست بازی دارد و برای ورود به آن نه ویزا لازم است و نه اجازه اقامت. هر کسی می تواند تا هر زمان خواست در آنجا بماند مشروط به اینکه خودش بتواند امکان مالی اش را فراهم کند. اما زندگی در این منطقه چندان هم ساده نیست. برخی از رومانیایی ها که همه چیز خود را به امید آینده ای بهتر رها کرده بودند و به این منطقه آمده بودند، بعد از اینکه نتوانستند کار و خانه ای برای اقامت پیدا کنند ناچار شدند که بی پول به سرزمین خود برگردند، چرا که بدون دانستن زبان و یا مهارت خاصی پا نهادن در این منطقه، بیشتر به یک ماجراجویی نافرجام شبیه است . اما آنچه که برای ایرانیان درباره این منطقه جالب توجه است، حضور یک ایرانی ۴۸ ساله به نام کاظم آریاوند در مرکز سوالبارد است که به صورت پناهنده در آنجا زندگی می کند. وی مدت پنج سال است که در لانیگریبین گیر افتاده است و درخواست او برای پناهندگی در نروژ توسط دولت این کشور رد شده و وی نمی تواند این منطقه را ترک کند در صورتی که آقای آریاوند خواهد وارد سرزمین اصلی نروژ شود یا این خطر رو به رو است که به ایران بازگردانده شود. آنچه که برای ایرانیان درباره این منطقه

جالب توجه است، حضور یک ایرانی ۴۸ ساله به نام کاظم آریاوند در مرکز سوالبارد است که به صورت پناهنده در آنجا زندگی می کند. وی مدت پنج سال است که در لانیگریبین گیر افتاده است و درخواست او برای پناهندگی در نروژ توسط دولت این کشور رد شده و وی نمی تواند این منطقه را ترک کند. وی به خبرگزاری فرانسه می گوید: من پول زیادی پس انداز کرده ام ولی مشکل این است که نمی دانم چگونه آن را خرج کنم. این شهروند ایرانی درآمد خود را از طریق کار در یک سوپر مارکت در روز و فروختن کباب در شب در یک کامپیون قدیمی متعلق به ارتش آمریکا پس انداز کرده است.

جدا از از چنین استثناهایی، در سوالبارد نه کسی متولد می شود و نه کسی می میرد، چرا که در فقدان زیرساخت های بهداشتی و درمانی، زنان باردار و یا افراد مسن زمانی که نیاز به مراقبت پزشکی دارند به سرزمین اصلی یعنی کشور نروژ اعزام می شوند. یک مقام محلی می گوید که سال گذشته یک دختر به صورت نارس و سپس یک پسر بچه در این منطقه متولد شدند که آنها نخستین بچه های تولد یافته در اینجا ظرف ۱۵ سال گذشته به شمار می روند. تصادفات یا خودکشی ها در این شهر در طول سال تنها یک یا دو بار رخ می دهد و به صورت خیلی نادر هلگسن، تنها کشیش این منطقه، برای برگزاری مراسم ختم فراخوانده می شود. هلگسن که جین پوشیده و موهای وی تا روی شانه هایش افتاده است می گوید: من بیشتر وقت خود را صرف دعا برای حل مسئله گرمایش زمین و ملاقات با مردم می کنم. «پیمان مربوط به سوالبارد که آن را در سال ۱۹۲۰ متعلق به نروژ دانسته است تضمین می کند که همه شهروندان کشورهای امضاء کننده آن حق تقسیم منابع آن را به صورت مساوی خواهند داش. به همین دلیل معدنیچیان اوکراینی و روسی در مناطق جنوبی این مجمع الجزایر دل کوه را می شکافتند تا زغال سنگ از آن استخراج کنند. اما روسیه که حضوری استراتژیک در منطقه دارد در ماه های اخیر ادعاهایی فراتر را بر منابع طبیعی قطب شمال دنبال می کند و در دوم آگوست سال جاری نیز پرچم خود را در این منطقه برافراشت و عملا زنگ رقابت را به صدا درآورد.

## همبستگی هفتگی

نشریه فدراسیون سراسری  
پناهندگان ایرانی

سردبیر: فرشاد حسینی

پست الکترونیکی:

farshadhoseini@yahoo.com  
تلفن: 0031630414073

همکار سردبیر: زهره آزادی

zohreh223@yahoo.com

سایت اینترنتی:

www.hambastegi.org

تلویزیون همبستگی

مشخصات فنی تلویزیون:

ماهواره هات برد ۸

فرکانس ۱۲۲۰۲ مگاهرتز

سیمبل ریت ۲۷۵۰۰

اف ای سی ۴/۴

پلاریزاسیون عمودی (Vertical)

مسئول بخش و توزیع  
همبستگی هفتگی:

کیان آذر

Ifir.news@gmail.com

نشریه همبستگی هفتگی  
هر سه شنبه ها منتشر  
میشود

به همبستگی فدراسیون  
سراسری پناهندگان ایرانی  
پیوندید